

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

داوری

میان شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ و شیخ مفید رحمۃ اللہ علیہ

حضرت آیت اللہ العظمیٰ صافی کلیانکی رحمۃ اللہ علیہ

مرکز تنظیم و نشر آثار
حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

- نام کتاب: داوری میان شیخ صدوق رحمۃ اللہ علیہ و شیخ مفید رحمۃ اللہ علیہ
- مؤلف: حضرت آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی مدظلہ الوارف
- چاپ دوم: ذی قعدہ ۱۴۴۲ / بہار ۱۴۰۰
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بہا: ۷۰/۰۰۰ تومان
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۵۵۵۴۳ (۰۲۵)

فهرست مطالب

۹ مقدمه
۱۴ دو کتاب نفیس
۱۶ اعتقاد درباره توحید
۲۴ اعتقاد درباره صفات ذات و صفات افعال
۲۸ اعتقاد درباره تکلیف
۲۹ اعتقاد درباره کارهای بندگان
۳۲ اعتقاد درباره نفی جبر و تفویض
۳۶ اعتقاد درباره اراده و مشیت
۳۹ اعتقاد درباره قضا و قدر
۴۶ اعتقاد درباره فطرت
۴۸ اعتقاد درباره استطاعت
۴۹ اعتقاد درباره بداء
۵۰ اعتقاد درباره خودداری از جدال درباره خدا
۵۱ اعتقاد درباره لوح و قلم
۵۴ اعتقاد درباره کرسی
۵۵ اعتقاد درباره عرش



- ۵۷ اعتقاد درباره نفوس و ارواح
- ۵۹ بحث دیگر
- ۶۳ اعتقاد درباره مرگ
- ۶۸ اعتقاد درباره سؤال و جواب در قبر
- ۶۹ اعتقاد درباره اعراف
- ۷۰ اعتقاد درباره عقبات
- ۷۲ اعتقاد در باب حساب و میزان
- ۷۵ اعتقاد درباره بهشت و جهنم
- ۷۷ اعتقاد درباره چگونگی نزول وحی
- ۷۸ اعتقاد درباره نزول قرآن
- ۷۹ اعتقاد درباره قرآن
- ۸۰ اعتقاد درباره پیامبران، امامان و فرشتگان
- ۸۱ اعتقاد درباره عصمت
- ۸۴ اعتقاد درباره نفی غلو و تفویض
- ۸۶ اعتقاد درباره ظالمان
- ۸۷ اعتقاد درباره تقیه
- ۸۸ اعتقاد درباره پدران پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۸۹ اعتقاد درباره سادات و علویها
- ۹۱ اعتقاد درباره اخبار مفسره و جمله

- ۹۲ اعتقاد درباره حضر و اباحه
- ۹۳ اعتقاد درباره اخبار وارد شده در طب
- ۹۴ اعتقاد درباره دو حدیث که با هم اختلاف دارند
- ۹۵ کتاب‌نامه
- ۹۹ آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه



مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در اینکه فکر و عقیده صحیح یا باطل، در تقدّم و کمال و سعادتِ دنیا و آخرت و یا شقاوت یا انحطاط و تأخّرِ انسان و ساختن شخصیتِ افراد، بسیار مؤثر است، شبهه‌ای نیست. عقیده، انسان را به کار و فعالیت و فداکاری و ایثار و می‌دارد؛ و عقیده است که موجب حرکت و نهضت و شورش و قیام و استقامت و مقاومت و جهاد می‌گردد و جنگ یا صلح و ویرانی یا آبادی به وجود می‌آورد. همه مظاهر تمدن که به صورت‌های گوناگون ظاهر شده است، همه نتیجه عقیده است. مسجد را عقیده می‌سازد؛ بتخانه را نیز، عقیده باز نگه می‌دارد. درجه رشد سیاسی و فکری و اجتماعی و اقتصادی هر قوم و ملت، با عقیده آنها ارتباط دارد.

انبیا و پیامبران، اساس هدایت و محور تبلیغاتشان عقیده است؛ عقیده به توحید و سایر عقاید پاک از خرافات.

پیغمبر اعظم اسلام ﷺ در یک کلمه طیبّه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، عقیده توحید و نفی شرک را به بشریت عرضه کرد که همه تبلیغات و هدایت‌هایش براساس آن قرار دارد. بخش مهمّ و عمده‌ای از آیات قرآن مجید پیرامون اصلاح عقیده و دعوت به عقاید صحیحه است.



در برنامه‌های انبیا، مسائل اخلاقی و عبادی و عملی، برنامه دوم و سوم هدایت‌های آنها است، و فقه اکبر «حسن المعرفة بالله»، که شامل همه مسائل اعتقادی، از توحید و نبوت و امامت و معاد می‌شود، ایمان و عقیده به این حقایق است.

این همه معارضه‌هایی که مشرکین و بُت‌پرست‌ها با حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله داشتند، معارضه با عقیده‌ای بود که آن حضرت عرضه می‌نمود.

به‌طورکلی، تا فکر و عقیده فرد و جامعه، سالم و معقول نشود و از خرافات و اوهام، منزّه نگردد؛ جامعه در راه رشد و ترقی حقیقی وارد نخواهد شد، و حتی اگر در مظاهر مادی یا ظواهر اقتصادی پیشرفت نماید، همان هم برای او دشواری‌ها ایجاد می‌نماید و خطر و ستم و استکبار و استعلا به وجود می‌آورد. انحرافات عقیدتی و ناپاکی اعتقاد، از هر درد و بیماری خطرناک‌تر است.

لذا در اسلام، برای حفظ انسان‌ها از انحراف عقیدتی و فساد فکری، برنامه‌های مهمی اجرا می‌شود که دزدان عقاید، نتوانند به این سرمایه نفیس و بی‌بدل انسان، دستبرد بزنند. در این رابطه، یکی از فواید مهم و خوب افشای بدع و برائت از اهل بدع، و پاسخ به شُبّهات مُبدعین، و ممنوعیت تبلیغ عقاید فاسده، و تحریم طبع و نشر کتب ضلال، و وجوب ابطال باطل و اظهار حق و امثال این تکالیف، صیانت عقاید از انحراف و حفظ ثغور فکری و عقیدتی مسلمان است. هشدارهایی مثل: «مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ

عَبْدَهُ»^۱ و تأکید بر مجالست با علما^۲ و پرهیز از شرکت در مجالس اهل بدع،^۳ همه به همین منظور است.

دستور محکم قرآن کریم در این آیه: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾^۴ و در آیه: ﴿إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَاً مِثْلُهُمْ﴾^۵ همه مرتبط با محافظت و مصونیت عقاید و اخلاق است.

بر هر مسلمانی واجب است به عقاید خود رسیدگی نماید، تا به مطابق بودن آنها با تعالیم و ارشادات قرآن مجید و تعالیم و سیره پیغمبر اکرم ﷺ اطمینان پیدا نماید تا از خطر گمراهی نجات پیدا کند.

برای نیل به این هدف، مرجع اول و اصل، قرآن مجید و احادیث مقطوع^۶ الصدوری است که به وسیله راویان احادیث و حاملان علوم اهل بیت ﷺ روایت شده است؛ و در درجه بعد، عرض دین بر علما و بزرگانی می باشد که تحذق و تعمق آنها در قرآن و حدیث، مسلم باشد؛ البته نه برای اینکه از آنها تقلید نماید بلکه برای اینکه از آنها بیاموزد و خود با استدلال مناسب در هر باب، به یقین و اعتقاد برسد.

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۳۴؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۵۶؛ مجلسی،

بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۹؛ حر عاملی، الفصول المهمة، ج ۱، ص ۴۷۶-۴۷۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۷۵؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۴۸.

۴. انعام، ۶۸.

۵. نساء، ۱۴۰.



و از جمله راه‌های تصحیح اعتقاد از لحاظ مبانی اعتقادی اسلامی، کتاب‌هایی است که علمای بزرگ، مانند: صدوق و شیخ مفید و مجلسی و شیخ بهایی و شهیدین و خواجه و دیگران از اعظام و اساطین، در اعتقادات نوشته‌اند.

ناگفته نماند که کتاب‌ها و تألیفات به عنوان اعتقادات و عقاید و اصول دین و عناوین دیگر، بسیار است؛ علاوه بر آنکه راجع به بعضی مسائل اعتقادی مثل توحید و نبوت و امامت، بالخصوص کتاب‌های زیاد نوشته‌اند و عمده غرض در نوشتن این کتاب‌ها، یکی این بوده است که ارباب اهواء و اغراض و مُبدعین، بر عقاید و معارف اسلامی چیزی اضافه نمایند و مسائل اعتقادی و مباحثی که مأخذ و مصدر اسلامی دارند، مضبوط و محروس گردد و از نقیصه و زیاده مصون بماند؛ و دیگر اینکه، به کسانی که بر مسلمین و مخصوصاً شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام عقاید فاسدی را نسبت می‌دهند، پاسخ دندان‌شکن باشد؛ و فایده سوم اینکه، مؤمنین برای تصحیح اعتقادات خود به آنها مراجعه نمایند و آرای بزرگان مذهب را در اختیار داشته باشند.

مطلبی که نباید مخفی بماند این است که، اشمال بعضی از این کتاب‌ها بر مسائلی که فی‌حدنفسه اعتقاد به آنها واجب نیست، به این جهت است که همه مسائلی را که در ارتباط با معارف اسلامی از تفسیر و تواریخ انبیا و تفصیل قیامت و عالم برزخ و ملائکه و بهشت و جهنم و امور دیگر، از کتاب و حدیث استفاده می‌شود و در فرهنگ معارف اسلام وارد است جامع باشد، تا در کلّ این مسائل کسی نتواند به ظنّ و سلیقه، قرآن و

حدیث را بر افکار خاصاً به اصطلاح عرفانی یا فلسفی خود، برخلاف ظواهر و معانی مقبوله آن، تفسیر و تأویل نماید و آن نظر را به اسلام و اولیای اسلام نسبت دهد.

به این ملاحظات، مطالعه کتاب‌های عقاید، بسیار مفید و آگاهی‌بخش و معرفت‌آموز است.



دو کتاب نفیس

از جمله کتاب‌های گران‌بها و ارزشمندی که در این رشته تألیف شده است، کتاب «اعتقادات» شیخ جلیل، حافظ آثار گنجینه علوم آل‌البیت رحمته الله علیه شیخ صدوق؛ و کتاب «تصحیح الاعتقاد» شیخ اعظم، افتخار شیعه، ریشه‌کن‌کننده بدعت‌ها و بلنددارنده پرچم‌های حق، شیخ مفید - رضوان الله تعالی علیهما - است.

این دو کتاب، بسیار ارزنده و مفید و متضمن فواید بسیار است و مطالعه هر دو برای همگان، پرفایده و بینش‌بخش است. در کتاب «اعتقادات»، مسائلی که اعتقاد به آنها بر هر کس واجب است، با مسائلی که واجب الاعتقاد نیست مطرح شده است و در بعضی موارد بحث‌های فقهی و فرعی و عملی نیز، در آن وارد شده و به عنوان «اعتقادنا» ذکر شده است؛ نه خود ابو جعفر صدوق و نه ابو عبدالله مفید، این مسائل را از هم جدا نساخته‌اند.

آنچه مسلم است در مسائلی که اعتقاد به آنها واجب نیست، اعتقاد باید مخالف مسائل و اعتقادات واجبه اصلیه و خلاف ضرورت دین نباشد؛ اما داشتن اعتقاد به آنها یا کیفیات آنها در بعضی دیگر، اگرچه اصل آن واجب الاعتقاد باشد، لازم نیست و کسی به کسب عقیده و تحصیل یقین در آن، مکلف نمی‌باشد.

مثلاً در باب «الاعتقاد فی التکلیف»، اعتقاد به اینکه خداوند متعال، فوقِ وُسْع و طاقت تکلیف می‌نماید، منافی با عقیده به عدل و منزه بودن باری تعالی از صفات و افعال قبیح است؛ اما التفات به خصوص اینکه خداوند، تکلیف به مالایطاق نمی‌نماید، با وجود اعتقاد به تنزه او از فعل قبیح لازم نیست.

در باب جبر و تفویض، اعتقاد به جبر که مستلزم اثبات صدور ظلم و قبیح از خدا است، منافی با عقیده به عدل است، و اعتقاد به تفویض به بعضی معانی آن، منافی با توحید است؛ اما عدم اعتقاد به «أمرٌ بین امرین»، اگر مفهومش اثبات أحد امرین نباشد، موجب خروج از ایمان نیست و دانستن معنی «أمرٌ بین امرین» شرط ایمان نیست.

در مسئله وحی، اعتقاد به وحی و ربط نبی به عالم غیب و رسالت او از سوی خدا و نبوت او واجب است؛ اما اعتقاد به کیفیت آن، به فرض اینکه قابل درک باشد، واجب نیست.

و از این مثال‌ها در این «اعتقادات» بسیار است که در مقام شمارش همه آنها نیستیم و ممکن است در طی بحث در ابواب این دو کتاب، به بعضی از آنها اشاره کنیم.

اکنون می‌خواهیم با بررسی این دو کتاب، در مدرسه علم این دو نابغه حدیث و کلام و استوانه بزرگ معارف دین، به شاگردی و کسب فیض بنشینیم و اگر لایق باشیم، از خرمن علوم آنها خوشه‌ای بچینیم.





اعتقاد درباره توحید

نخستین بابی را که ابو جعفر صدوق علیه السلام در این رساله «اعتقادات» گشوده است، بابی است که بر همه ابواب تقدّم مطلق دارد، و آن باب توحید است که به این عبارت آن را عنوان فرموده است: «باب في صفة اعتقاد الإمامية في التوحيد»، سپس می‌فرماید:

«إعلم أنّ اعتقادنا في التوحيد أنّ الله تعالى واحد أحد ليس كمثله شيء، قديم لم يزل ولا يزال، سمياً بصيراً علياً حكماً حياً قيوماً عزيزاً قدوساً عالماً قادراً غنياً، لا يوصف بجوهر ولا جسم ولا صورة ولا عرض ولا خط ولا سطح ولا ثقل ولا خفة ولا سكون ولا حركة ولا مكان ولا زمان، وأنه تعالى متعال من جميع صفات خلقه خارج عن الحدّين، حدّ الإبطال وحدّ التشبيه».^۱

سپس این کلمات بلند عرفانی را ادامه می‌دهد و به بعضی آیات قرآنی و تفسیر آنها اشاره می‌فرماید، از جمله به این آیه کریمه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ * ... وَهُمْ سَالِمُونَ»^۲ و در مقام نفی توهم دلالت آن بر ساق پا می‌فرماید: «الساق وجه الأمر وشدته»؛^۳

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۱-۲۲.

۲. قلم، ۴۲-۴۳.

۳. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۳.



و مفید^۱ نیز می فرماید: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» يريد به يوم القيامة
ينكشف فيه عن أمر شديد صعب عظيم وهو الحساب والمدافعة على الأعمال
والجزاء...»^۱.

و از جمله، به این آیه «وَالسَّمَاءَ بَيْنَاهَا بِأَيْدٍ»^۲ اشاره، و در تفسیر آن
می فرماید: «الأيدي: القوّة، ومنه قوله تعالى: ﴿وَأذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ﴾»^۳؛
يعني ذا القوّة»^۴.

و در کلام مفید است: «ومضى في كلام أبي جعفر^۵ شاهد اليد عن القدرة
قوله تعالى: ﴿وَأذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ﴾»^۵ فقال: ذو القوّة»^۶.

قال الشيخ المفيد: وفيه وجه آخر وهو أنّ اليد عبارة عن النعمة، قال الشاعر:

له عليّ آياد لست أكفرها وإنما الكفر ألا تشكر النعم

فيحتمل أنّ قوله تعالى: ﴿دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ﴾^۷ أن يريد به ذا النعم، ومنه قوله

تعالى: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾^۸.

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۲۷-۲۸.

۲. ذاریات، ۴۷.

۳. ص، ۱۷.

۴. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامية، ص ۲۳.

۵. ص، ۱۷.

۶. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۳۰.

۷. ص، ۱۷.

۸. مائده، ۶۴.

۹. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۳۰.

«أقول: كأنه اشتبه الأيد المفرد الذي هو بمعنى القدرة والقوة بالأيد الذي هو جمع يد، والشيخ أبو جعفر فسّر الآية على الأيد المفرد لا على الأيد الذي هو جمع اليد، والشيخ أبو عبد الله فسّره على ما هو جمع اليد، والظاهر هو الأوّل الذي فسّر اللفظ به».

واز جمله در تفسیر این آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۱ می فرماید:
 «وهي روح مخلوقة جعل الله منها في آدم عليه السلام وعيسى عليه السلام وإنما قال: «روحي»
 كما قال: بيتي وعبدي وجنتي وناري وسماي وأرضي»^۲.

شیخ ابو عبدالله مفید بر این فرمایش استدراک دارد؛ فرموده است:
 «ليس وجه إضافة الروح والبيت إلى نفسه والنسبة إليه من حيث الخلق
 فحسب، بل الوجه في ذلك التمييز لهما بالإعظام والإجلال...»^۳.

اما به نظر می رسد که این استدراک بر صدوق، موجه نباشد؛ زیرا ظاهر این است که غرض از توصیف روح در جمله «هي روح مخلوقة»، بیان حدوث و مخلوقیت روح و اثبات صفات مخلوقیت برای آن و دفع توهم عدم حدوث آن است، نه اینکه التفات به اینکه اضافه، اضافه تشریفی و تکریمی است نداشته باشد، و همین که در مقام تشبیه، آن را به بیت تشبیه نموده است، دلیل بر توجه او به این نکته است.

و از جمله آیاتی که در این باب، صدوق در مقام دفع توهم مجسمه آن

۱. حجر، ۲۹؛ ص ۷۲.

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۳.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۳۲.



را تفسیر فرموده است، آیه: «يَا إِبْرَاهِيمُ مَا مَنَّكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ»^۱ است که در تفسیر آن فرموده: «یعنی بقدرتی و قوتی».^۲

شیخ ابو عبدالله مفید بر او استدراک فرموده که: «این موجب تکرار معنی است، کأنه فرموده است: «بقدرتی و قدرتی» یا «بقوتی و قوتی»، زیرا قدرت و قوت در معنا واحدند، بلکه مراد از «بیدی» یا «بنعمتی» است و مراد از آن، نعمت دنیا و نعمت آخرت است، و «باء» در «بیدی» هم، قائم مقام «لام»، و «لام» هم «لام» غایت است؛ یعنی خلق کردم برای دو نعمتم، چنانکه در سوره «ذاریات» می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ».^۳

سپس می فرماید: «در تأویل آیه، وجه دیگری است و آن اینکه: مراد از «یدین»، قوت و نعمت باشد، کأنه فرموده است «خلقت بقوتی و نعمتی»؛ و وجه دیگر اینکه: از اضافه «یدین» به خدا، اراده تحقق فعل و تأکید اضافه آن به او و تخصیص به او باشد و شاهد بر این، قوله تعالی: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُ يَدَاكَ»^۴ و مثل عرب: «يداك أوكتا وفوك نفخ»^۵ است.

قابل تذکر است که صدوق در تفسیر آیه «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»^۶ گفته

۱. ص ۷۵.

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۳-۲۴.

۳. ذاریات، ۵۶.

۴. حج، ۱۰.

۵. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۳۳-۳۴.

۶. مانده، ۶۴.



است: «يعني نعمة الدنيا و نعمة الآخرة»^۱.

و شاید از قول یهود که گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^۲ و «يَد» را مفرد آوردند استفاده شده باشد، به این معنی که چون یهود قائل به عالمِ آخرت نبودند و فقط به نعمت دنیا و همین عالم عقیده داشتند، از آن تعبیر به «يَد» نمودند و چون جریان این عالم را خودبه‌خود می‌گفتند و خدا را فارغ و خارج از امر می‌دانستند، منکر استمرار نعمت الهی و افاضه فیض او بودند؛ از این جهت از قول آنها تعبیر شده به: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»^۳ و در جمله «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»^۴، به هر دو عقیده باطل آنها جواب داده شده است که هم دنیا و نعمت و استمرار آن از خداست، و هم آخرت و نعمت و استمرار آن از خداست. فالله لم يفرغ من الأمر و «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۵.

اما تفسیر ایشان از «لَمَّا خَلَقْتُ بِيَدِي»^۶ که «با» را به معنی «لام» و «لام» را برای غایت گرفته‌اند بعید به نظر می‌رسد؛ مضافاً بر اینکه قوت و قدرت، دو لفظ مترادف و دارای یک مفهوم نیستند و برحسب لغت، در معنی با هم تفاوت دارند و لذا در اسماء حسنی هم، برای اسم «القادر» معنایی که می‌نمایند، غیر از معنایی است که برای اسم «القوی» می‌گویند.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامية، ص ۲۳.

۲. مائده، ۶۴.

۳. مائده، ۶۴.

۴. مائده، ۶۴.

۵. الرحمن، ۲۹.

۶. ص ۷۵.

بعد از این همه می‌گوییم: به نظر می‌رسد اظهر این وجوه در تفسیر آیه شریفه، وجه سوم از وجوه سه‌گانه‌ای باشد که مفید به آن اشاره فرموده است که:

«چون ظهور قدرت انسان به هر دو دست است و نمایش بیشتر و کامل قدرت با هر دو دست است؛ از این جهت با این تعبیر، ظهور کمال قدرت خدا در خلق آدم بیان شده و به «بِیْكَدَی» تعبیر فرمود، نه آنکه قدرت الهی، مراتب داشته باشد و نسبت به مقدورات، مثل انسان باشد که چیزی را که باید با دو دست مثلاً حمل کند، نمی‌تواند با یک دست حمل نماید».

در علم و قدرت الهی، این تفاوت‌ها و هیچ تفاوتی نسبت به مقدورات و معلومات نیست؛ اما این قدرت واسعه نامتناهی الهی که با خلقت مخلوقات کوچک و بزرگ و ما پیری و ما لا پیری و آدم و حیوان و ملائکه و کهکشان‌ها و مور و ملخ، ذره و اتم به نمایش گذاشته شده، با ذکر بیان وجود انسان نمایش بیشتر و از انسان‌های کامل، مثل حضرت آدم علیه السلام و سایر پیامبران، مخصوصاً حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت علیهم السلام اکمل و اجلی و اتم است؛ به این لحاظ در خلقت آدم، تعبیر به «بِیْكَدَی» بسیار مناسب و موافق بلاغت است، والله هو العالم بِمُراده.

از جمله آیاتی که صدوق در این باب، به لحاظ دفع توهم نقص نسبت به ذات باری تعالی تفسیر فرموده است، آیات «يُجَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»^۱

و «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ»^۱ و «اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ»^۲ است. قال:
 «وفي القرآن: «يُحَادِثُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»^۳ وفي القرآن: «اللَّهُ يُسْتَهْزِئُ بِهِمْ»^۴
 وفي القرآن: «سَخَّرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»^۵ وفي القرآن: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۶ ومعنى ذلك كَلَّه
 أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَجَازِيهِمْ جِزَاءَ الْمَكْرِ، وَجِزَاءَ الْمَخَادَعَةِ، وَجِزَاءَ الْاسْتَهْزَاءِ، وَجِزَاءَ
 السَّخَرِيَّةِ، وَجِزَاءَ النِّسْيَانِ، وَهُوَ أَنْ يَنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَا
 تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ»^۷؛ لِأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْحَقِيقَةِ لَا يُمْكِرُ
 وَلَا يُخَادِعُ وَلَا يَسْتَهْزِئُ وَلَا يَسْخَرُ وَلَا يَنْسَى، تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ عَلَوْاً كَبِيراً»^۸.
 مفید استدراک فرموده است که: «آنچه را ابوجعفر فرموده است، همان گونه است که او فرموده است؛ ولی وجه این استظهار را بیان نکرده
 و وجه آن این است که، عرب شیء را به اسم کسی که جزا داده می شود
 می نامد، به واسطه ارتباط و مقارنه ای که بین آنها است، و چون مجازات
 شده با آنها به این نامها نامیده شده اند، جزاء نسبت به نامهای آنها
 نام گذاری شده است».

۱. آل عمران، ۵۴.
۲. بقره، ۱۵.
۳. نساء، ۱۴۲.
۴. بقره، ۱۵.
۵. توبه، ۷۹.
۶. توبه، ۶۷.
۷. حشر، ۱۹.
۸. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۵-۲۶.

سپس به این آیه استشهاد می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا»^۱ و پس از آن فرموده است: «فَسَمِّيَ مَا يَأْكُلُونَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ تَسْمِيَةَ النَّارِ وَجَعَلَهُ نَارًا لِأَنَّ الْجِزَاءَ عَلَيْهِ النَّارُ»^۲.

البته اگر غرض مفید استشهاد به این آیه باشد که به مجرد مقارنه بین جزا و مجازی‌علیه، احدهما بر دیگری اطلاق می‌شود - چنان‌که در آیات مکر و خدعه و استهزاء، جزاء به اسم مجازی‌علیه اطلاق شده و در این آیه به‌عکس، مجازی‌علیه به اسم جزاء که «نار» باشد اطلاق شده است - این تمام کردن مطلب است.

راجع به آیه «نَسُوا اللَّهَ»^۳، مفید بر صدوق، استدراک دارد که: «نسیان در اصل لغت، به معنای ترک است و بنابراین، معنی «نَسُوا اللَّهَ»، «ترکوا طاعة الله» است و معنی «فَنَسِيَهُمْ»^۴، «ترکهم من ثوابه» است و معنی قوله تعالی: «أَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»^۵، «أَلْجَاهُمْ إِلَىٰ تَرْكِ تَعَاهِدِهَا...»^۶.

ولی می‌توان گفت: متبادر به ذهن عرف، همان تفسیر صدوق است.

والله اعلم.

۱. نساء، ۱۰.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۳۵-۳۷.

۳. حشر، ۱۹.

۴. توبه، ۶۷.

۵. حشر، ۱۹.

۶. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۳۸-۳۹.



اعتقاد درباره صفات ذات و صفات افعال

ابوجعفر صدوق می‌فرماید: «هرچه را ما خدا را با آن، از صفات ذات او وصف کنیم، به اثبات هر صفتی، اراده نفی ضد آن را از او می‌نماییم و می‌گوییم:

«لم یزل الله تعالی سمیعاً بصیراً علیماً حکیماً قادراً عزیزاً حیاً قیوماً واحداً قدیماً»، اینها صفات ذات او است؛ ولی نمی‌گوییم: «لم یزل خلاقاً فاعلاً شائياً مریداً راضیاً ساخطاً رازقاً وهاباً متکلماً؛ لأنّ هذه صفات أفعاله، وهي محدثة، لا يجوز أن یقال: لم یزل الله موصوفاً بها»^۱.

ابوعبدالله مفید، بر صدوق استدراک فرموده و می‌فرماید: «صفات خدا بر دو قسمند: یک قسم منسوب به ذات باری تعالی هستند که به آنها «صفات ذات» گفته می‌شود؛ و قسم دیگر به افعال خدا منسوبند و به آنها «صفات فعل» گفته می‌شود».

و معنای صفات ذات، این است که ذات به استحقاق لازم (بالذات) واجد آن است، و معنی صفت فعل این است که خدا به وجود فعل و صدور آن از او، به آن صفت موصوف می‌شود و بدون آن، یا به فرمایش

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۷.



مفید: قبل از وجود آن، به آن توصیف نمی‌گردد. پس صفات ذات، بر ذات اطلاق می‌شود و خدا مَتَّصِف به آن است، بدون معنی دیگری غیر از خود ذات باری؛ ولی اَتَّصَاف او به صفت فعل به واسطه معنی دیگری است که آن صدور فعل از او است؛ می‌فرماید:

صفات، وصف است از برای او به اینکه او قادر است، حیّ است، عالم است، و او لم یزل و لایزال بالذات، مَتَّصِف به این صفات است. اما وصف او به صفات افعال - مثل اینکه می‌گوییم: او خالق و رازق و محیی و ممیت و مبدئ و معید است - بدون صدور فعل خَلَقَ خَلَقَ یا اَحْيَاءَ مَوْتی یا اَمَاتَه اَحْيَاءَ (و بدون ملاحظه این جهت) به او گفته نمی‌شود خالق و ممیت و محیی، و فرق بین صفات ذات و صفات افعال این است که در صفات ذات، صاحب آن، به اعداد آن مَتَّصِف نمی‌شود و خلوق ذات از آن امکان ندارد.

به عکس صفات افعال که ذات به عدم آنها قابل اَتَّصَاف است، می‌فرماید:

«آیا نمی‌بینی که توصیف خداوند متعال «بأنه يموت أو يعجز أو يسهو أو يجهل» جایز نیست، ولی توصیف او «بأنه ليس شافياً لفلان ولا رازقاً له» جایز است»^۱.

توضیحاً عرض می‌کنیم: ظاهراً مراد صدوق از اینکه می‌فرماید: «هر چه خدا را به آن از صفات ذات وصف می‌کنیم، به هر صفتی از آن، اراده نفی ضد آن را از خدا می‌نماییم»، نفی صفات زاید بر ذات باشد و اینکه علم و

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۴۱.

عالم، ذات و علم، نمی‌گوییم، کأنه می‌خواهد بفرماید: مدلول عالم و قادر و آنچه از آن، با توجه به نفی صفات زائده بر ذات فهمیده می‌شود، «الله لیس بجاهل» یا «لیس بعاجز» است، و به تعبیر دیگر: شاید مرادش این باشد که فرق بین صفت ذات و صفت فعل این است که مفهوم صفت ذات، نفی ضد آن از خدا است، یعنی «الله عالم»، که معنایش اثبات علم برای خدا است، به این مفهوم است که ضد آن از خدا منفی است و خدا به ضد آن متّصف نیست و «لیس بجاهل» است، که مفهوم آن نفی هرگونه جهلی مثل جهل به جزئیّات است؛ زیرا نقیض سالبه کلیّه «لیس بجاهل»، موجه جزئیّه «جاهل بالجزئیّات» است؛ بخلاف «الله شافی» یا «الله کافی»، که مفهومش نفی ضد آن از خدا نیست، و با این دو معیار، صفات ذات از صفات فعل تمیز داده می‌شود.

و نکته مهم دیگر در اینجا، این است که اگر در صفاتی که صدوق یاد کرده و سایر صفات کمالیه الهیه، اعمّ از جمالیّه و جلالیه، صفتی بود که صفت ذات یا فعل بودن آن مورد اختلاف بود، و از کتاب و سنت به وضوح استفاده نشد، راه سلامت و نجات این است که، از سخن گفتن در آن خودداری شود و در تدبیر و عقیده به آن، به همان عقیده به اجمال آن اکتفا گردد، و از سخن گفتن و بحث و جدل در این مباحث، پرهیز شود؛ و مناسب است در اینجا، به مناسبت کلام، چند حدیث روایت شود.

از حضرت صادق علیه السلام روایت است که به محمد بن مسلم فرمود: «یا

محمد، إِنَّ النَّاسَ لَا يَزَالُ بِهِمْ (لَهُمْ) الْمُنْطَقُ حَتَّىٰ يَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِذَا سَمِعْتُمْ ذَلِكَ فَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۱.

نیز از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «من نظر في الله كيف هو هلك»^۲.

و نیز از حضرت ابی جعفر یا ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که: از آن حضرت سؤال شد: «عن شيء من الصفة، فرفع يده إلى السماء ثم قال: «تعالى الجبار، من تعاطى ما ثم هلك»^۳.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «إِنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدُودِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَقَالُوا: «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»^۴ فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً، وسمي تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً»^۵.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۳، ح ۵.

۳. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۰؛ حر عاملی، الفصول المهمة، ج ۱، ص ۱۷۵.

۴. آل عمران، ۷.

۵. نهج البلاغة، خطبه ۹۱ (ج ۱، ص ۱۶۲)؛ صدوق، التوحيد، ص ۵۵-۵۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۷۷؛ ج ۵۴، ص ۱۰۷.

اعتقاد درباره تکلیف

در این باب که شیخ ابو عبدالله رحمته بر آن استدراکی ندارد، خلاصه کلام شیخ ابو جعفر رحمته این است که: «خداوند بندگان را تکلیف نفرموده است مگر به کمتر از آنچه طاقت دارند». و به آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»^۱ استشهاد فرموده و وسع را به «دون طاقت» تفسیر نموده است و به حدیثی از حضرت صادق رحمته^۲ نیز تمسک جسته است.^۳

۱. بقره، ۲۸۶.

۲. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶؛ صدوق، الخصال، ص ۵۳۱.

۳. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۲۸.



اعتقاد درباره کارهای بندگان

صدوق علیه السلام می‌فرماید: «اعتقادنا في أفعال العباد أنها مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين ومعنى ذلك أنه لم يزل الله عالماً بمقاديرها»^۱.

مفید علیه السلام بر این کلام، استدراک کرده و می‌فرماید: «خبر صحیح از آل محمد علیهم السلام این است که افعال عباد، مخلوق خدا نیست و آنچه را که ابوجعفر گفته، در حدیثی آمده است که معمولاً به و مرضی‌الاسناد نیست، و اخبار صحیح، برخلاف آن است و در لغت عرب شناخته نشده است که علم به شیء، خلق او باشد؛ و اگر این‌گونه باشد، چنان‌که مخالفان حق گفته‌اند، هرآینه واجب است اینکه «هر کس عالم به نبی صلی الله علیه و آله باشد، او را خلق کرده باشد و هر کس آسمان و زمین را بداند، آنها را خلق کرده باشد»، و این محال است و وجه خطا بودن آن بر پیروان ائمه علیهم السلام پوشیده نیست، تا چه رسد خود آن بزرگواران».

سپس می‌فرماید: «تقدیر در لغت به معنی خلق است و جز به فعل نخواهد بود و به علم و فکر نیست و خدا از خلق (تقدیر) قبائح، منزّه است». بعد از آن، روایتی را از حضرت ابی‌الحسن سوم علیه السلام نقل می‌کند که از آن حضرت از افعال عباد سؤال شد که: آیا مخلوق خداست؟ فرمود: «لو

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، ص ۲۹.



كان خالفاً لها لما تبرأ منها، وقد قال سبحانه: ﴿أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾^۱، ولم يرد البراءة من خلق ذواتهم وإنما تبرأ من شركهم وقبائحهم). سپس سؤال ابوحنیفه را از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با جواب آن حضرت نقل فرموده و بعد از این به بعضی آیات استشهاد می فرماید که دلالت بر تنزه خدا از فعل قبیح دارد.^۲

در این بحث می گوئیم: یقیناً شیخ صدوق هم مثل شیخ مفید، خدا را فاعل افعال عباد نمی داند و در آنچه مفاد آیات و روایاتی است که مفید نقل فرموده، با او اتفاق نظر و وحدت رأی دارد؛ ولی در اینجا می خواهد ظواهری مثل: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»^۳ یا «كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۴ را تفسیر و بیان کند، که در عین حالی که انسان خود، فاعل افعال خود است، چون کل عالم با این نظام و ترتیب و تقدیر - که از جمله مختار بودن انسان است - فعل خدا و محکوم تقدیر او است، از این جهت، صدور معصیت و قبیح از انسان با اختیار نیز، به تقدیر او و از لوازم و آثار خلق و تقدیر او است؛ لذا به این لحاظ، اگر افعال عباد هم مخلوق او گفته شود، نه خلاف واقع است و نه اثبات نقص و استناد قبیح به او می باشد؛ و شاید همین باشد معنای «يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيئَتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ»^۵.

۱. توبه، ۳.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۴۳-۴۴.

۳. زمر، ۶۲.

۴. نساء، ۷۸.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۶.



البته عالم به مقادیر، خالق تقادیر است و به این ملاحظه، به او اطلاق خالقِ مقادیر جایز است، و این غیر از فعلی است که متعلقِ تقدیر است و به تقدیر واقع می‌شود؛ چنان‌که تقدیر امور عالمِ خلقت و نظامِ مقدر و مقرر، غیر از علم به نظام و تقدیر است؛ و علم خدا هم، اگرچه حقیقتِ آن که عینِ حقیقت ذات است بر کسی معلوم نیست اما این قدر می‌دانیم که علم خدا غیر از علم مخلوق است.

پس نمی‌توان گفت و این اشکال وارد نیست که اگر افعال عباد، مخلوق هستند به خلق تقدیر، پس هرکس پیغمبر را بداند، او را آفریده است. انصافاً با این بیان، اشکالی به صدوق وارد نمی‌شود و این فرمایشِ صدوق و توضیح ما، همان مطلبی است که مفید^۳ در ذیل باب «جبر و تفویض» فرموده است. به هر حال، آنچه مفید فرموده است، عین حقیقت است که: «الله تعالی متعال عن خلق الفواشش والقبائح علی کلِّ حالٍ»؛ و این حقیقتی است که صدوق و همه ارباب علم و همه شیعه به آن معتقدند و آیات و روایات بر آن صراحت دارند و احدی از شیعه به غیر از این عقیده، متهم نمی‌شود. اما استدلال به خصوص آیه «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ»^۱ مورد نظر و ایراد است؛ زیرا اگر نگوییم خلق در اینجا، ظاهر در معنای مصدری آن - که ایجاد است - می‌باشد نه به معنی اسم مصدری، لا اقلّ معنی دوم ارجح نیست.

۱. ملک، ۳؛ مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۴۵.

اعتقاد درباره نفی جبر و تفویض

شیخ ابو جعفر صدوق می فرماید:

«اعتقاد ما در جبر و تفویض، فرمایش حضرت صادق رحمته الله علیه است: «لا جبر ولا تفویض، بل أمرٌ بین أمرین». فقیل له رحمته الله علیه: وما أمرٌ بین أمرین؟ فقال رحمته الله علیه: ذلك مثل رجل رأیته علی معصیة فنهیته فلم ینته، فترکته، ففعل تلك المعصیة، فلیس حیث لا یقبل منك فترکته، كنت أنت الذی أمرته بالمعصیة»^۱.

در توضیح این حدیث شریف، قبل از تعرّض به کلام شیخ ابو عبدالله مفید، می گوئیم: محتمل است مراد این باشد که: امور، مفوّض به خود مردم نیست، و الا تکلیف و امر و نهی، بی مورد می شد، و از آنها سلب اختیار نشده است، و الا عصیان تکالیف از آنها محقق نمی شد. البته این بیان، در صورتی وجیه است که مراد از تفویض، تفویض مطلق، اعمّ از تکوینی و تشریحی باشد؛ زیرا با این بیان، تفویض تشریحی نفی می شود. و ممکن است به این صورت بیان شود که: امر بین امرین این است که نهی و بازداری عبد از معصیت، سبب باز داشته شدن او از معصیت نمی شود، و اگر داشته شدن او به حال خود، واداری او به معصیت نیست؛ در این میان، اختیار او محفوظ است، اما بلا تکلیف و به خود مفوّض نیست.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، ص ۲۹.

اما شیخ ابو عبدالله مفید، اول جبر را تعریف می‌فرماید که: «وادار کردن بر فعل و مضطرّ کردن به آن، به قهر و غلبه است، و حقیقت آن، ایجاد فعل در خلق است بدون اینکه قدرتی بر امتناع و خودداری از آن را داشته باشند، و گاه بر فعلی که انسان به قدرت خود، بر وجه اکراه و تخویف و الجاء انجام دهد نیز گفته می‌شود؛ ولی اصل در آن، همان اول است. علی‌هذا، مذهب جبر، قول کسی است که گمان می‌کند خداوند در عبد طاعت و معصیت را خلق کرده است بی‌آنکه عبد، بر ضدّ آن قدرت داشته باشد و مجبرّه حقیقی، اینها هستند.

و اما تفویض، قول به رفع حظر و منع است از خلق، در افعال و مباح بودن هر کاری است که بخواهند؛ و این قول زنادقه و اصحاب اباحه است؛ و واسطه بین این دو قول، این است که خداوند متعال، خلق را بر افعال و اعمالشان قدرت و توانایی داده است و برای آنها در این، حدود و برنامه‌هایی مقرر فرموده و از کارهای زشت، به زجر و تخویف و وعده و وعید، نهی فرموده است. پس نه بر اعطای توان و تمکّن از فعل، آنها را جبر نموده؛ و نه اعمال را به ایشان تفویض کرده؛ چون از بسیاری از اعمال، آنها را منع فرموده و برایشان آیین و حدود وضع کرده و به کارهای نیک امر نموده و از قبایح بازداشته است؛ و این است فصل بین جبر و تفویض»^۱.

در تعقیب فرمایش این دو بزرگوار، که با شرح توضیحی از مفاد روایتی

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۴۶-۴۷.



که صدوق رحمته الله علیه روایت نموده است بیان کردیم، معلوم می‌شود تفویض نزد هر دو به یک معنی است. این استدراک لازم است که تفویض بر دو معنی دیگر نیز اطلاق شده است:

۱. یکی تفویض خلق و رزق به ائمه علیهم السلام چنان‌که از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: «من زعم أنّ الله يفعل أفعالنا ثمّ يعدّنا عليها، فقد قال بالجبر؛ ومن زعم أنّ الله فوّض أمر الخلق والرّزق إلى حججه علیهم السلام فقد قال بالتفويض؛ فالقائل بالجبر كافر والقائل بالتفويض مشرك»^۱.

چیزی که هست، این است که مورد جبر و تفویض برحسب این تعریف، یکسان نیست. جبر در مورد افعال عباد است، و تفویض در امرِ خلق و رزق است و بنا بر این تعریف، تصوّر امر بین امرین، که هر دو در مورد واحد است، بی‌موضوع می‌شود.

۲. دوم اینکه، بندگان در افعال، مختار مطلق و بی‌نیاز و مستقلّ از قوّت و مدد الهی می‌باشند و بدون حول و قوّه او، اعمال از آنها صادر می‌شود، و مسائلی مثل توفیق و خذلان، در کار نیست؛ و ظاهر این است که مسئله‌ای که در بین متکلمین و اشاعره و عدلیّه مطرح است، در جبر به معنایی است که گفته شد، و در تفویض به این معنی است؛ و حدیث شریف «لا جبر ولا تفویض بل أمرٌ بین أمرین» و احادیث بسیار دیگر و جوهری که در مراد از «أمر بین أمرین» گفته شده است، به این معنی از

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۴؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۴۰.

تفویض مقابل جبر مربوط می‌شود، مانند این روایت از محمد بن عجلان:
 «قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: فوَّضَ اللهُ الأَمْرَ إِلَى العِبَادِ؟ فقال: اللهُ أَكْرَمُ من أَنْ
 يفوِّضَ إليهم. قلت: فأجبر اللهُ العبادَ على أفعالهم؟ فقال: اللهُ أَعْدَلُ من أَنْ يجبر
 عبداً على فعلٍ ثمَّ يعذِّبه عليه».^۱

و در حدیث دیگر می‌فرماید: «الله تبارك وتعالى أكرم من أن يكلف الناس
 ما لا يطيقونه، والله أعز من أن يكون في سلطانه ما لا يريد».^۲



۱. صدوق، التوحيد، ص ۳۶۱، ح ۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ صدوق، التوحيد، ص ۳۶۰.

اعتقاد درباره اراده و مشیت

بیانات صدوق رحمته در این بحث، خیلی ساده و رسا نیست که امثال نویسنده بتوانند به آسانی، نقطه‌نظرهای این مرد بزرگ را درک نمایند؛ لذا در حدودی که از بیاناتی که فرموده‌اند استظهار می‌نماییم، دریافت‌های خود را به نگارش در می‌آوریم.

ظاهر از کلمات ایشان این است که اراده و مشیت را مثل دو لفظ مترادف گرفته و بین آن، و حبّ و رضا و سَخَط و کراهت فرق گذاشته است. آنچه متعلّق اراده و مشیت است حتمی‌الوقوع است، و آنچه متعلّق حبّ و رضا است لازم‌الوقوع نیست؛ چنان‌که آنچه متعلّق سَخَط و کراهت است لازم‌العدم نیست، بلکه اراده کرده است که آنچه متعلّق حبّ یا کراهتِ او است، به اختیار فاعل، انجام یا ترک شود. برای ایضاح این مطلب هم، به آیاتی مثل: «لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ»^۱ و مثل: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا»^۲ استشهاد فرموده است و ایشان بعضی عبارات دارند که از نظر ما قابل مناقشه است؛ مثل اینکه فرموده است: «شاء أن لا يكون شيء إلا يعلمه»^۳، زیرا مشیت و اراده به امری تعلق می‌گیرد که لولا اراده

۱. زمر، ۷.

۲. یونس، ۹۹.

۳. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۳۰.



وجود نمی‌یابد؛ اما اینکه چیزی نباشد مگر اینکه او به آن عالم باشد، این واقعیتی است که خودبه‌خود هست.

نکته‌ای که در اینجا تذکر آن لازم است این است که در نسخه مطبوعه‌ای از «اعتقادات» صدوق، که نزد اینجانب است، کلمه «بعلمه» در جمله «شاء أن لا يكون شيء إلا يعلمه» با «باء» به نقطه واحده است؛ و اگر این جمله را چنین معنا کنیم که: «خدا خواسته است که چیزی واقع نشود، مگر به سبب علم او؛ یعنی اراده کرده است که غیر از آنچه معلوم او است چیزی واقع نشود»، این مستلزم جبر و دور است و همان است که مفید از قول مجبّر نقل می‌کند^۱ که برای اینکه صریحاً عنوان نکنند که خدا اراده کرده است معصیت را و کافر به او گردند، می‌گویند: «یرید أن يكون ما علم كما علم، ويريد أن تكون معاصيه قبائح منهيًا عنها».

که جواب آن همین است که مستلزم دور است، زیرا اراده «ما علم» (معلوم)، مثلاً وجود زید، توقّف بر مراد بودن آن دارد و مراد بودن هم، توقّف بر معلوم بودن آن خواهد داشت.

و خلاصه کلام در اینجا - که شاید موافق با نظر این دو بزرگوار هم باشد - این است که نظام و آیینی که به تقدیر و تدبیر الهی در کلّ عالم خلقت مقرر است و خدا عالم به آن است، طبق نظم مقرر به اراده الهی واقع خواهد شد که از آن جمله، صدور افعال از عباد به اختیار، متعلّق

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۵۲-۵۳.

همین اراده است، اما کفر و ظلم و اعمال قبیحه را دوست نمی‌دارد و از آن نهی فرموده است و در این نظام اگر از عباد صادر شود، به خود آنها استناد داده می‌شود.

آنچه متعلق اراده است، اختیار داشتن بندگان است؛ و به این جهت، جبر بندگان و صدور افعال خیر را از آنها، و عُسْر و تَضِیْق و تثقیل آنها را اراده نکرده است؛ لذا کُلَّ عَالَمٍ، وفق اراده و مشیّت خداوند متعال، جریان دارد و چیزی خارج از اراده او واقع نمی‌شود و از جمله، افعال عباد نیز، به جبر از آنها صادر نمی‌گردد؛ مع ذلک جریان نظام عالم در تحت رعایت او قرار دارد **و لا حول و لا قوّة الا بالله**، و به حول و قوّه او جریان دارد و

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱





اعتقاد درباره قضا و قدر

صدوق علیه السلام در این باب، روایات بسیار مهم و بامحتوایی را ذکر فرموده است^۱ که محققان در معارف، کم و بیش مضامین آنها را درک می نمایند. این روایات، غموضت امر قدر و عظمت اسرار و دقایق آن، و عجز بشر از درک نیل به همه رازهای عالم آفرینش و افعال را، شرح می دهند؛ به طوری که مردم آگاه، خودبه خود در برابر درگاه الهی خاضع و خاشع شده و زبان به تسبیح و تنزیه او گشوده، و با گوینده این دو بیت شعر (که گویا خواجه طوسی است) هم نوا می شوند:

هرگز نرسد به کُنه معبود، کسی چون فهم کند سرّهما را مگسی؟
از روی مثل خداست دریای محیط و آن را نکند احاطه هر خار و خسی

فسبحان الَّذي دانت له السماوات والأرض بالعبودية.

غرض این است که این روایات، در ذائقه آنان که بهره‌ای از عوالم معرفت خدا و اسمائه الحسنی برده‌اند، بسیار شیرین و روح پرور و لذت بخش است. اما شیخ ابو عبدالله مفید، راجع به معنای قضا، به چهار معنی بلکه پنج معنی اشاره می فرماید: «خَلَقَ» و «أَمَرَ» و «أَعْلَمَ» و «قَضَا» در فصل خصومات»

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۳۴-۳۵.



و «فراغ از امر» و برای این پنج معنی، به قرآن مجید استشهاد فرموده است؛^۱ هرچند در فراغ از امر، مناسب‌تر آن بود که به آیه **﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ﴾**^۲ استشهاد فرماید.

واضح است که از این پنج معنی، معنی مناسب با قضائی که همراه قَدَر گفته می‌شود، همان امر و حُکم است، اعمّ از حکم و قضای تکوینی یا حکم و قضای تشریحی.

و آنچه از تکلم در آن نهی شده است، تکلم در قَدَر است؛ آن‌هم نه به این معنی که کلام و فحوص از کیفیتِ اشیا، ممنوع باشد؛ مانند اینکه بخواهیم بفهمیم که آب از چه عنصری و از چند عنصر تشکیل یافته و درصد آن عناصر چقدر است؛ یا هوا یا اشیای دیگر، مقادیر و اجزای آنها چه مقدار است؛ این منهی‌عنه نیست و وادی تاریکی نیست که سلوکِ آن خطرناک باشد.

فحوص و سخن گفتن از عللِ ظاهری و طبیعی اشیا و کاوش‌هایی که مبدأ علوم متعارفه، مثل طبّ و شیمی و فیزیک و هیئت و غیرها است، هیچ یک منهی‌عنه نیست؛ بلکه نظر در این امور، مورد ترغیب و تشویق آیات و احادیث قرار دارد، چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾**^۳.

همچنین فحوص از حکمت‌های احکام الهی و مصالحی که در آنها است

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۵۴-۵۵.

۲. جمعه، ۱۰.

۳. ذاریات، ۲۰-۲۱.



که بحث رایجی است، بحث از قَدَر نیست، مگر در یک سلسله از احکام عبادی صرف، که آگاهی از آنها منحصرأً از طریق وحی و شخص رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ که قائم مقام و جانشینان آن حضرتند قابل استکشاف است و اظهار نظر در بیان حکمت آن با اعتماد به حدس و تخمین، قانع کننده نیست، و قول به غیر علم منهی عنه است.

مقصود از قَدَر، که شناخت آن غامض و راه آن خطرناک و تاریک است، شاید معیارها و مقادیر و نظاماتی باشد که غیر از نظامات ظاهریه و اسباب و مسببات معلومه، در عالم خلقت برقرار است؛ و اموری است که فراتر از این کاوشها و بیرون از دسترس علوم بشری است؛ و به عبارت دیگر: اسرار اصل خلقت و آفرینش و نظامات و اوضاع کلی جاری بر عالم و سرّ قسمتِ ارزاق، و خلاصه، اموری که کاوشگری در آنها، موجب سرگردانی و شکّ و تردید و پیدایش تز و فلسفه تحیر، و گاه موجب اعتراض و بدگمانی می شود و حال اطمینانِ نَفْس و حُسْنِ ظَنِّ انسان را به جریان کلی عالم و تسلیم او - که از بهترین و سازنده ترین حالات است - را متزلزل می سازد؛ یعنی سیر در این وادی و تفکّر در آن، نه تنها به جایی منتهی نمی شود، بلکه بشر را گرفتار این مرض بدگمانی و سرگردانی فکری می کند، که بدترین بیماری های روانی است و در بعضی موارد، موجب مالیخولیا و فکر انتحار خود و عزیزان خود می شود.

سخن دیگری که در اینجا قابل استدراک بر مفید ﷺ است، این است که

می‌فرماید: «ابوجعفر حدیثی را در نهی از کلام در قَدَر روایت کرده است که اسناد آن را ذکر نکرده است»^۱؛ اگر مقصود آن بزرگوار، حدیثی باشد که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب کسی که از آن حضرت از قَدَر سؤال کرد که در جواب فرمود: «بحر عمیق فلا تلجه»، پس سائل به آن اکتفا نکرد و باز پرسید، حضرت فرمود: «طریق مظلم فلا تسلکه»، بار سوم سؤال کرد، فرمود: «سَرَّ الله فلا تکلفه»^۲ این حدیث، حدیث سوم از کتاب نفیس «توحید» صدوق است که در باب ۶۰ - باب «قضا و قدر و ارزاق و اسعار و آجال» - آن را از پدرش علی بن الحسین به سندی که منتهی می‌شود به امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، و در این رساله «اعتقادات»؛ چون بنا بر اختصار بوده است، سند آن را ذکر نکرده است.

و استدراکِ دیگر این است که فرموده است: «ابوجعفر در این باب، بر شواذ اخبار اعتماد کرده است که برای آنها وجوه و توجیهاتی است که ما آن را می‌شناسیم، و سزاوار بود از برای او، که اگر عارف به معنایی برای قضا نبود، سخن از آن نگوید»^۳.

اولاً، صدوق در مقام بیان معنایی برای قضا برنیامده و در ارتباط با قضا، این حدیث بسیار ارزنده را از زراره نقل کرده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «یا سیدي، ما تقول في القضاء والقدر؟ قال: أقول: إنَّ الله تعالى إذا جمع العباد

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۵۴.

۲. صدوق، التوحید، ص ۳۶۵.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۵۴.



يوم القيامة سألهم عما عهد إليهم ولم يسألهم عما قضى عليهم»^۱، و مثل این حدیث را به سند منتهی به ابن‌أذینه، در کتاب «توحید»، در باب مذکور روایت نموده است^۲، و حدیث دیگری را که در ارتباط با قضا و قدر روایت کرده است، حدیثی است که آن را در «توحید» در باب قضا و قدر به سند منتهی به اصیغ بن نباته روایت کرده است^۳.

مع‌ذلک، اگر در اینجا قضا را معنی نفرموده است شاید به جهت واضح بودن آن، آن را بیان نفرموده باشد، در کتاب «توحید» برای قضا، ده معنی ذکر کرده است که برای همه آنها به قرآن کریم استشهاد نموده است^۴؛ در حالی که مفید^۵ در اینجا چهار معنی بیشتر ذکر نفرموده است؛ هر چند بعضی از این معانی ده‌گانه، قابل ارجاع به یکدیگر است که ما در مقام تحقیق این بحث لغوی در اینجا نیستیم و فقط مقصود این است که معلوم باشد: چنان نیست که این معانی بر مثل صدوق، نامعلوم مانده باشد.

ثانیاً، این اخبار بر چه اساس و معیاری از شواذ شمرده می‌شوند، با اینکه در باب توحید، خود صدوق سی و شش حدیث در باب «قضا و قدر» روایت کرده است^۵.

۱. صدوق، الهدایة، ص ۱۹؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲. صدوق، التوحید، ص ۳۶۵؛ همو، الهدایة، ص ۲۰.

۳. صدوق، التوحید، ص ۳۶۸.

۴. صدوق، التوحید، ص ۳۸۴-۳۸۸، ح ۳۲.

۵. صدوق، التوحید، ص ۳۶۴-۳۹۰.

و یکی دیگر از احادیثی که در این باب روایت کرده است، حدیث بسیار مهم و ارزنده «أَلَا إِنَّ الْقَدْرَ سَرٌّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ، وَسَرٌّ مِنْ سَرِّ اللَّهِ، وَحَرَزٌ مِنْ حَرَزِ اللَّهِ، مَرْفُوعٌ فِي حِجَابِ اللَّهِ...»^۱ است که حدیث ۳۲ از باب ۶۰ کتاب «توحید» است.

به هر حال در این باب، ما از کلمات بلند این دو بزرگوار استفاده می‌نماییم و ریزه‌خوار خوان نعمتی هستیم که ایشان و امثال ایشان برای امت اسلام عموماً، و برای علما و اهل بحث و نظر خصوصاً؛ گسترده‌اند. شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُمْ.

اولی این است که در این باب‌ها، به ادبی که در این روایات است مؤدّب باشیم و از سخن گفتن در قدر خودداری کنیم، که اولی از این است که نهی مطلق در این روایات را، مقید کرده و مخصوص به افرادی بدانیم که تکلم در قدر برای آنها خلاف مصلحت و معرض ضلالت باشد.

به هر حال گمان می‌رود طرح مسئله قضا و قدر الهی و ایمان به آن، یکی از فوایدش این است که کسی دست خدا را خارج از کار نداند و مردم در عین حال توسّل به اسباب ظاهریّه، از توکّل به خدا و استمداد از او و حول و قوه او غافل نشوند، و نیز در برابر جریان‌هایی که پیش می‌آید و مخصوصاً مصائب و حوادث ناگوار، زبان به اعتراض نگشایند و حقیقتی را که این آیه «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَهُوَ

۱. صدوق، التوحید، ص ۳۸۳، ح ۳۲.



شَرُّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ بیان فرموده است را فراموش ننمایند، و رضا به قضای خدا داشته باشند که به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام «از ارکان اربعه ایمان است». والله هو العالم.



اعتقاد درباره فطرت

در بحث اعتقاد در فطرت، شیخ بزرگوار مفید، نظر دیگری غیر از نظر شیخ صدوق را ابراز می‌دارد. توضیحاً عرض می‌کنیم: در باب اعتقاد به فطرت و آیات و احادیث فطرت «فطرهم علی التوحید»^۱ یا «کلّ مولود یولد علی الفطرة»^۲، سه وجه بیان می‌شود:

۱. وجه اول اینکه: مراد این است که فطرت انسان را خدا پاک و مقتضی اقرار به توحید و عقاید حقّه و حبّ حق و خیر و تصدیقِ حُسنِ عدل و قُبْحِ ظلم و تنفّر از باطل و شرّ قرار داده است، که اگر جریان‌های مخالفی مثل سوء تربیت، حجاب این فطرت نشوند، خودبه‌خود هم که باشد، به سوی خدا هدایت می‌شود و اقرار به وجود صانع می‌نماید، و همچنین سایر عقاید حقّه را وقتی به او عرضه بدارند می‌پذیرد.

صدوق، فطرت را به این معنی تفسیر فرموده است^۳ و ما به‌طور مفصّل، در رساله‌ای که در تفسیر آیه فطرت نوشته‌ایم، پیرامون این وجه و موافق

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۳.

۳. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۳۶.

بودن اصول عقاید اسلامی با فطرت و احادیث شریفه‌ای که بر این معنی دلالت دارند، بحث نموده‌ایم.

۲. وجه دوم این است که: معنی «فطر الله الخلق علی التوحید»، «فطرهم

للتوحید» است، یعنی مردم را آفرید از برای اعتقاد به توحید؛ معنایی که مختار شیخ اعظم، شیخ مفید است.^۱

۳. وجه سوم این است که: از آنها به اراده تکوینی، اراده توحید کرده است؛

و ظاهر این است که مفید از فرمایش صدوق، این وجه را برداشت کرده است، لذا از آن جواب داده که اگر این مراد باشد هیچ مخلوقی نیست مگر اینکه موحد باشند.^۲



بدیهی است اگر امر دایر بین وجه دوم و سوم باشد، قول صحیح و

معتبر، قول مفید (قول دوم) است؛ اما چنان که گفتیم، قول معتبری که از آیه و روایات استفاده می‌شود، قول اول است که ظاهراً همان مختار صدوق است که بر قول دوم، رجحان آن ظاهر است.

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۶۰.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۶۰-۶۱.

اعتقاد درباره استطاعت

در باب استطاعت، اختلاف این دو بزرگوار به اختلاف لفظی شبیه است؛^۱ و اینکه وجود مقتضی را در قدرت بر فعل، استطاعت بدانیم، یا وجود مقتضی قدرت بر فعل را با شرط آن، استطاعت بگوییم. به هر حال، چنان که عدم قدرت، مستند به عدم مقتضی است، با وجود مقتضی و عدم شرط، مستند به عدم شرط است و در آیات و روایات، گاه استطاعت به لحاظ اول استعمال شده و گاه به لحاظ دوم. بلی، اگر مقصود از اصطلاح استطاعت، در مقابل عدم آن استطاعت و جبر باشد، توانایی بر فعل و ترک آن استطاعت است، اگرچه شرط اعمال آن موجود نباشد؛ به هر صورت اختلاف جوهری بین این دو شخصیت بزرگ در این مسئله نیست، یا ما نمی فهمیم.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۳۸ - ۳۹؛ مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه،

اعتقاد درباره بداء

در مسئله «بداء» به نظر می‌رسد این دو بزرگ مرد، با هم اتفاق رأی دارند؛ هرچند تعبیر مفید مفصل‌تر و مفیدتر است^۱ و حقیر در رساله «سرّ البداء»، همه جوانب این مسئله را متعرض شده‌ام، خواننده عزیز می‌تواند به آن رساله رجوع نماید.



۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۶۷.

اعتقاد درباره خودداری از جدال درباره خدا

در باب جدال نیز ظاهراً بین این دو بزرگ مرد، اتفاق نظر است، هرچند کلام مفید گسترده‌تر و روشن‌تر است،^۱ و اگر کلام او را توضیح کلام صدوق و شرح آن بگوییم، صحیح گفته‌ایم.



۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۶۸-۷۳.



اعتقاد درباره لوح و قلم

در باب «لوح و قلم»، روایتی که صدوق روایت کرده است^۱، محتمل است مراد از آن، دو مَلْکِ باشند که به امر الله تعالی، قائم بر لوح و قلم هستند و آنچه را با قلم قدرت ثبت می‌شود، می‌خوانند و به سایر ملائکه می‌رسانند. و اما اینکه ملائکه به الواح و اقلام نامیده می‌شوند، چندان موجب استبعاد نمی‌باشد؛ زیرا در تسمیه و نام‌گذاری، کمترین مناسبت هم کافی است. و در حدیث معروف «سلسله الذهب» امام رضا علیه السلام که سند حدیث را ذکر فرمودند، فرموده‌اند: «عن اللّوح عن القلم، قال: يقول الله عزّ وجلّ»^۲، که ظاهر در این است که لوح و قلم دو شخص هستند.

به هر حال، در این اصطلاحات شرعی لوح و قلم و عرش و کرسی مربوط به عالم غیب، حتماً منبع روایات صحیحه است و استظهار ابتدایی از آنها صحیح نیست؛ و فرمایش صدوق نیز از این لحاظ قابل مناقشه است که به صرفِ خبرِ واحدی که موجب علم نمی‌شود، چگونه می‌توان ادعای اعتقاد کرد و لفظ «اعتقادنا»، که بسا موهم عقیده همه شیعه است، از آن تعبیر کرد.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۴۴؛ همو، معانی الاخبار، ص ۳۰.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۶.

در تعریف این اصطلاحات اسلامی و عقیده، اول هر تعریفی که با اصول اصلیّه اسلامی مخالف است، مثل تنزه خالق از صفات مخلوق، مردود و باطل است. و دوم، به صرفِ خبرِ واحد، خصوصاً اگر سند آن هم قوی نباشد، تعبیر جزمی صحیح نیست، و از خبری که ظنّی الصدور است، عقیده و یقین حاصل نمی‌شود. در مثل باب «کرسی و عرش» نیز، هر تعریفی که با اصول مذهب و تنزه باری تعالی از جسمیّت و صفات دیگر مخلوق منافی باشد، به عقیده شیعه، باطل و مردود است.

اما تعریف عرش به مَلک یا معانی دیگر، با استناد به ظاهر لفظ یا روایات شارحه قابل طرح است، ولی روایات اگر متواتر با قطعیه الصدور نباشد، نوعاً موجب یقین و علم و عقیده نمی‌شود و در این روایات، جمله معروفه: «لا یوجب علماً ولا عملاً» جاری است.

بنابراین، همان‌طور که شیخ مفید فرموده است، روایاتی که اخبارِ آحادند، قطع به آنها و عمل به آنها جایز نیست، به این معنی که از آنها عادتاً قطع حاصل نمی‌شود؛ ولی ردّ آنها هم، در صورتی که مضمون آنها با اصول مذهب، معارض نباشد، جایز نیست.^۱

علی‌هذا در کرسی و عرش نیز، در مراد از «اعتقادنا»، این بحث پیش می‌آید که اگر مقصود، همه شیعه است و اینکه همه باید این اعتقاد را داشته باشند؛ چگونه می‌توان از چیزی که غالباً سبب حصول احتمال یا

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۷۸.

ظنّ می‌شود، عقیده حاصل کرد؟ و شمردن این معنی جزء مسائل اعتقادی، چگونه قابل توجیه است؟ البته اگر مراد از جمله «اعتقادنا»، اعتقاد شخصی صدوق باشد، حرفی نیست؛ چون ممکن است برای ایشان از همین اخبار آحاد در مثل این مسائل، به واسطه وجود قرائنی، عقیده حاصل شده باشد؛ ولی این سبب حصول عقیده به آنها برای دیگران نیست، و مطلب همان است که شیخ مفید فرموده است:

«اگر از مثل کلمه «کرسی و عرش»، ظاهر قابل اعتمادی بود، همان ظاهر، مورد اعتماد است؛ و الا به عقیده اجمالی و ترک انکار کلی اکتفا می‌شود».



اعتقاد درباره کرسی

صدوق می‌فرماید: «جایگاه جمیع خلق و عرش و آسمان‌ها و زمین و هر آنچه خدا خَلَق کرده است، کرسی است؛ و به وجه و تفسیر دیگر، علم خدا است. چنان‌که از حضرت صادق علیه السلام سؤال از قول خداوند متعال شد: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»،^۱ فرمود: «هو علمه»،^۲ «کرسی، علم او است». در این باب، از مفید استدرافی نیست.



۱. بقره، ۲۵۵.

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۴۴.

اعتقاد درباره عرش

از فرمایش صدوق استفاده می‌شود که: «عرش» بر مجموع خلق و بر علم اطلاق شده است؛ و روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌نماید، که در کتاب «توحید» هم، آن را روایت نموده^۱ که در آن، از حضرت سؤال شد از تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»،^۲ حضرت در پاسخ فرمود: «استوی من کلّ شیء فلیس شیء أقرب إلیه من شیء»،^۳ و ظاهر این است که به این روایت، بر اطلاق عرش بر علم استشهاد کرده و از آن استفاده فرموده است که: «نسبت همه اشیا به علم خدا بر سیل استوا و تساوی است؛ چیزی نزدیک‌تر به او از چیز دیگر نیست».

سپس بعضی اخباری را که در حمله عرش از ملائکه رسیده روایت فرموده است،^۴ که باید بگوییم اگر تأویلی نداشته باشند که از خود اخبار استفاده شود، ظاهر آنها را نفی نمی‌نماییم و می‌گوییم: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»^۵ و «سبحانک ما أعظم ما نری من خلقک، وما أصغر عظیمه فی

۱. صدوق، التوحید، ص ۳۱۵.

۲. طه، ۵.

۳. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۴۵.

۴. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۴۵-۴۶.

۵. مدثر، ۳۱.



جنب قدرتك، وما أهول ما نرى من ملكوتك، وما أحقر ذلك فيما غاب عنا من سلطانك».^۱

مع ذلك چنان که گفتیم، نه اعتقاد به این معانی واجب است، و نه به اخبارِ آحاد، برای همه کس یقین و اعتقاد حاصل می شود. در بخش دیگر از این باب از جمله عرش به معنی دوم (علم) را که از جمله و بلکه اکمل همه، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند،^۲ که هر شیعه مؤمن به ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام به آن معتقد است، و مفید رحمته الله علیه نیز، در این باب این گونه نظر می دهد که: «اصل عرش، به معنی ملک است و استوای بر آن، استیلای بر آن است، و اطلاق آن بر علم، مجاز است و عرشِ محمول، جزئی از ملک است و روایاتی که در حاملین عرش وارد است، اخبارِ آحاد است و قطع به آنها و عمل به آنها جایز نیست».^۳ والله هو العالم.

۱. نهج البلاغة، خطبة ۱۰۹ (ج ۱، ص ۲۱۰).

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، ص ۴۶.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ص ۷۵-۷۸.



اعتقاد درباره نفوس و ارواح

در مورد نفوس و ارواح، یک بحث بین صدوق و مفید، واقع شده به اینکه صدوق می‌فرماید: «عقیده ما این است که نفوس، ارواح می‌باشند که چنین و چنانند»^۱ و مفید به او به شدت ایراد می‌کند که: «اگر به همان نقل اخبار اکتفا کرده بود و به معانی نپرداخته بود، برای او سالم‌تر بود از اینکه در بابی که سلوک آن بر او تنگ گردد وارد شود؛ و سپس برای هر یک از نفس و روح، چهار معنی ذکر می‌فرماید^۲ که در هیچ یک از این معانی با هم مترادف نیستند و مفهوم واحد ندارند.

در اینجا به‌طور احتمال می‌گوییم. ظاهر این است که صدوق از نفوس در اینجا ذوات انسان‌ها را اراده کرده است، یعنی خصوصیت و امتیازی که انسان به آن انسان است؛ و این همان معنی اول از چهار معنایی است که مفید برای «نفس» بیان فرموده است؛ و به عبارت دیگر: نفس انسان و ذات او، روح است؛ در برابر اینکه گفته شود: نفس حیوانات و ذات آنها همان بدن عنصری حی آنها است، اگر نگوییم که آنها هم به‌حسب خود دارای

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۴۷.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۷۹.

روح می‌باشند و روحی که صدوق از نفوس اراده کرده است، هیچ‌یک از این چند معنی که مفید برای نفس و روح بیان فرموده است نیست؛ چنان‌که معنی این دو کلمه هم به این چند معنی منحصر نیست.

ایشان می‌فرماید: «روح چند معنی دارد: یکی حیات؛ دیگر قرآن؛ سوم ملکی از ملائکه و چهارم جبرئیل».^۱ در صورتی که از روح، در احادیث بسیار، روح انسان اراده شده است و خود ایشان در ضمن کلماتشان بر اطلاق آن بر سایر ملائکه اشاره فرموده است و علاوه بر این صریحاً می‌فرماید:

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ بَعْدَ مَوْتِ الْأَجْسَادِ عَلَى ضَرْبَيْنِ»،^۲ در صورتی که این، غیر

از چهار معنایی است که ایشان برای روح ذکر فرموده است.

عمده بحث ایشان با صدوق، یکی در خلقت ارواح قبل از اجساد است که صدوق برحسب دلالت روایات بسیار، به آن معتقد است و مفید کأنه انکار فرموده است تا آنجا که قول به آن را به اصحاب تناسخ و هم به حشویه شیعه نسبت داده است که ذوات فعّاله یا ارواح را، در عالم ذرّ مخلوق می‌دانند و بر نفی آن استدلال می‌فرماید که: «اگر چنین بود، ما آن را می‌شناختیم و وقتی به یادمان می‌آوردند، آن سابقه را به یاد می‌آوردیم».^۳ و حدیث «الأرواح» را به ملائکه تأویل می‌فرماید و بالاخره اعتراض به

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۸۰.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۸۸.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۸۵-۸۱.





صدوق را تا آن حدّ از شدّت می‌رساند که می‌فرماید: «والذی صرّح به أبو جعفر فی معنی الروح والنفس...»^۱

در اینجا عرض می‌کنیم: با اینکه حقیقت روح و نفس و عقل و بخش باطن وجود انسان، مثل بسیاری از حقایق دیگر، ناشناخته مانده است. خلقت ارواح قبل از اجساد در احادیث بسیار تصریح شده است و صدوق چون راهی برای ردّ این اخبار نداشته است، به آن اظهار اعتقاد کرده است و این عقیده با تناسخ ارتباط ندارد؛ زیرا تناسخ عبارت از تعلق روح به اجسام عنصری متعدّد در این دنیا است که بعد از فنای هر جسمی، به جسم دیگر تعلق گیرد و حقیقت واحده در صورت‌های کثیره ظاهر شود و در هر دوری پاداش یا کیفر دور قبل را ببیند؛ در حالی که خلقت ارواح قبل از اجسام، تعلق آنها منحصر به یک جسم عنصری می‌باشد که جسماً و روحاً غیر از ارواح و اجسام دیگر است. این معنی بدون اینکه ما در مقام اثبات آن باشیم، اگرچه در نزد مثل صدوق، از بزرگانی که تحدّق و تتبع کامل در اخبار دارند ثابت است، فی حدّ نفسه ممکن است، و با عقیده به تناسخ، نباید قیاس شود.

بحث دیگر

ظاهراً بحث دوم ایشان با صدوق، در مسئله بقای ارواح است که صدوق می‌فرماید:

«اعتقادنا أنّها خلقت للبقاء ولم تخلق للفناء لقول النبی ﷺ: «ما خلقتم للفناء»

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۸۷.



بل خلقتم للبقاء» وإنما تنقلون من دار إلى دار» وإِنَّمَا فِي الْأَرْضِ غَرِيبَةٌ وَفِي الْأَبْدَانِ مَسْجُونَةٌ.

واعتقادنا فيها أَنَّمَا إِذَا فَارَقْتَ الْأَبْدَانَ فَهِيَ بَاقِيَةٌ، مِنْهَا مَنَّمَةٌ، وَمِنْهَا مَعْدَبَةٌ، إِلَى أَنْ يَرُدَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقُدْرَتِهِ إِلَى أَبْدَانِهَا»^۱.

مفید^۲ در استدراک بر این عبارت می‌فرماید: «ما ذكره من أَنَّ الْأَنْفُسَ بَاقِيَةٌ فِعْبَارَةٌ مَذْمُومَةٌ وَلَفْظُ يَضَادٌ أَلْفَاظُ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾»^۳.

و با این بیان، رأی صدوق را با قرآن مجید مصاد می‌شمارد.

ما در استدراک به کلام مفید، عرض می‌کنیم: از آیات قرآن کریم، بقای ارواح فی‌الجمله استفاده می‌شود و در مقام جمع بین این آیات و آیه مورد تمسک مفید، این احتمال هست که حکم یا اخبار به فنای در آیه ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^۴، مربوط به مخلوقات کُره ارضی است و با بقای روح و ذات انسان پس از مرگ، منافات ندارد؛ چنان‌که در این آیه ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ﴾^۵ صریحاً حیات شهدا بعد از مرگ اعلام شده و در بعضی آیات دیگر و اخبار بسیار، به حیات پس از موت تصریح شده است و پیامبر اعظم^۶ و

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، ص ۴۷.

۲. الرحمن، ۲۶-۲۷.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ص ۸۷.

۴. الرحمن، ۲۶.

۵. آل عمران، ۱۶۹-۱۷۱.



امیرالمؤمنین علیه السلام با آنها مخاطبه داشته‌اند؛ مضافاً بر اینکه شخص شیخ اعظم مفید، مسئله حیات پس از مرگ را در همین فصل بیان فرموده و فی الجمله بر آن تأکید دارد^۱ و از *اوائیل المقالات* نیز، در مثل باب: «القول فی احتمال الرُّسُل والأنبیاء والأئمَّة الآلام وأحوالهم بعد الممات»، مفصلاً مسئله حیات انبیا و ائمه علیهم السلام را بیان فرموده است، و به همین آیه **﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا﴾**^۲ و در قصه مؤمن آل فرعون به آیه **﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾**^۳، و به بعضی روایات استشهاد فرموده است؛ و در مسئله ۲۴ از *المسائل العکبریة* نیز، بر این معنی تأکید دارد^۴ و همچنین در باب‌های «القول فی أحوال المکلَّفين» و «القول فی نزول الملكمین» و «القول فی تنعیم أصحاب القبور»، به حیات روح تصریح دارد.^۵

علی‌هذا، ظاهر این است که مقصود مفید این است که اول، ارواح همه در عالم برزخ نقل به حال ثواب یا عقاب نمی‌شوند، و آنان که ایمان محض یا کفر محض ندارند، روحشان باطل و معدوم می‌شوند، در مقابل جمعی که می‌فرمایند ارواح مؤمنین در برزخ، همه زنده‌اند؛ و دوم، کلّ ارواح به حکم

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ص ۸۸-۹۰.

۲. آل عمران، ۱۶۹.

۳. یس، ۲۶-۲۷.

۴. مفید، اوائیل المقالات، ص ۷۲-۷۳، رقم ۴۹.

۵. مفید، المسائل العکبریة، ص ۷۹.

۶. مفید، المسائل العکبریة، ص ۷۵-۷۶.

آیه: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^۱ فانی و باطل می‌گردند و چنان‌که از کلام او در باب «المساءلة في القبر» استفاده می‌شود، آنجا دوباره زنده می‌شوند و در نعیم یا عذاب، زندگی آنها ادامه می‌یابد.^۲

بدیهی است نه اعتقاد به اینکه ارواح فانی می‌شوند و نه اعتقاد به اینکه فانی نمی‌گردند، با برهان عقلی بر استحاله آن مصادم نمی‌باشند و باید از دلیل نقل استفاده شود که طبعاً مسلک محدثین در این باب، بیشتر مورد اعتماد است و تصریح آنها به بقا، اطمینان‌بخش‌تر است؛ گرچه در این مسائل، به تقلید نمی‌توان اعتماد نمود، چون موجب علم و عملی نمی‌شود بیشتر کلمات، ظاهراً بر این اتفاق دارند که ارواح تا قیامت باقی هستند، یا در عذاب و نعمت و یا در ثواب و نعمت؛ و حدیث معروف «القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران»،^۳ اشاره به همین است و مفید نیز در باب «فیما وصف به الموت» می‌فرماید: «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ، وَالْقَبْرُ بَيْتُهُ، وَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَالدُّنْيَا جَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْقَبْرُ سَجْنُهُ، وَالنَّارُ مَأْوَاهُ».^۴

۱. الرحمن، ۲۶-۲۷.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۰۰.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۴، ذیل ح ۲، ص ۲۱۸، ح ۱۳.

۴. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۹۶-۹۷.

اعتقاد درباره مرگ

در باب اعتقاد به مرگ، مفید اعتراض می‌فرماید که: «ابوجعفر عنوان باب را باب «موت» قرار داده ولی در آن، غیر موت را معنی کرده است، سزاوار بود که حقیقتِ موت را بیان کند یا عنوان باب را «مآل موت» و «عاقبت موت» قرار دهد».^۱

ولی ابوجعفر باب را به اعتقاد به موت عنوان کرده است،^۲ نه به حقیقت موت، تا این ایراد ابوعبدالله بر او وارد باشد؛ چنانکه در بعضی ابواب دیگر نیز، قصدش بیان حقیقت نیست، مثل باب نفوس و ارواح.

و اما تعریفی که مفید از حیات فرموده است که: «ما كان بها النموّ والإحساس ونصحّ معها القدرة والعلم»^۳ نیز، تعریف حقیقت حیات نیست و تعریف اثر حیات است.

حقیقت حیات نیز به عقیده بعضی، از اموری است که شناخته نشده است. بنابراین، تعریف موت نیز به اینک: «ما استحال معه النموّ والإحساس» نیز، تعریف حقیقت نیست.

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۹۴.

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۵۱.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۹۴.



بلی، اگر بگوییم موت بطلانِ احساس و بازماندنِ نموّ و عجز از کار است و حیات، عینِ نموّ و احساس است، اگرچه باز هم حقیقتِ آنها را بیان نکرده‌ایم، اما در ظاهر، لفظ حیات و موت را تعریف نموده‌ایم. و اما اینکه ابو عبدالله می‌فرماید:

«ولیس یمیت الله عبداً من عبیده إلا وإماتته أصلح له من بقاءه ولا یحیه إلا وحياته أصلح له من موته، وكلّ ما یفعله الله تعالی بخلقه فهو أصلح لهم وأصوب فی التدبیر»^۱ مقصود از این فرمایش بر ما معلوم نشد؛ البته اینکه: «كلّ ما یفعله الله تعالی بخلقه فهو أصلح لهم وأصوب فی التدبیر» در نظام كلّ و كلّ نظام بی شبهه ثابت و مسلم است، و احیا و خلق و رزق و این‌گونه امور نیز که اعطا می‌شود، همه به صلاح بندگان است.



اما در اماتة عبد اگر مقصود اماتة عند الأجل المُسمّى باشد، همین است که اماتة به نفع و صلاح عبد است، و اگر شامل غیر اجل مُسمّى نیز باشد، از اسبابی مثل قتل ظلماً اگر موت حاصل شود، تصوّر اینکه به صلاح عبد است، قدری مشکل است. البته در نظام خلقت چنین مقرر شده است که موت به این اسبابِ عدوانی نیز حاصل شود و مصلحت كلّ این اقتضا را دارد، اما فهم اینکه مصلحت شخصی او نیز این اقتضا را داشته باشد، بسیار مشکل است، بلکه بیشتر از این، حکم به اینکه تمام کسانی که در حوادث مختلف از زلزله و تصادفات و حمله حیوانات و اشتباهات تلف می‌شوند،

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ص ۹۵.

صلاح شخص آنها باشد قابل تأمل است؛ هر چند ضرر وارد بر آنها را، خدا تدارک فرماید. نسبت دادن این موت به خدا، با نسبت دادن شرور و سیئات به باری تعالی تفاوت ندارد.

به نظر می‌رسد اگرچه مرگ در اثر ارتکاب قتل و تأثیر فعل قاتل در قتل، در نظام کلّ عالم که خلق و فعل خدا است مقرر است، اما این فعل به فاعل قریب آن که قاتل باشد، نسبت داده می‌شود؛ هر چند فعل از فاعل قریب به قدرتی که خدا عطا کرده صادر شده، و تأثیر آن نیز برحسب نظامی است که او مقرر فرموده است.

گفته نشود: پس چه می‌کنید با معنای «يُحْيِي وَيُمِيتُ»؟^۱

جواب این است که: جریان موت و حیات در کائنات، علی‌الدوام برقرار

است؛ در بدن انسان، در سلول‌های انسان و حیوانات و همه موجودات زنده، حتی نباتات، ساری و جاری است. زمین از بهار زنده و بعد به تدریج در فصل تابستان و پاییز می‌میرد و خدا آن را می‌میراند و دوباره آن را به حکم «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۲ زنده می‌گرداند. آثار امانه و احیای الهی، به قدری وسیع و گسترده است که شرح آن با نوشتن کتاب‌های بسیار تمام نمی‌شود، و درعین حال، اسرار این احیاء و امانه به قدری پیچیده

۱. بقره، ۲۵۸؛ آل عمران، ۱۵۶؛ اعراف، ۱۵۸؛ توبه، ۱۱۶؛ یونس، ۵۶؛ مؤمنون، ۸۰؛ غافر،

۶۸؛ دخان، ۸؛ حدید، ۲.

۲. حدید، ۱۷.



است که با اینکه بشر این همه کاوشگری در کائنات این جهان کرده است، هنوز هم خود را در کلاس اول و جلسه نخستین آن می‌بیند. پس خداوند ممیت و محیی است و هو ممیت و یحیی است؛ اما مثلاً در کشاورزی، گندم و دانه را که کشاورز در زمین می‌افشاند و زیر خاک پنهان می‌سازد، خدا آن را نموّ می‌دهد و همان‌طور که در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ﴾،^۱ زارع حقیقی خدا است.

ولی فرق است بین کسی که دانه را می‌افشاند و کشاورزی می‌نماید یا نهال را غرس می‌نماید و خدا آن را می‌رویاند و این را نموّ می‌دهد و سبزی و طراوت به آن می‌بخشد و به شکوفه و میوه، آن را آراسته می‌سازد، با کسی که زراعت را ویران می‌سازد و آن را آتش می‌زند و درخت را قطع می‌کند؛ این کار اگرچه به قوه‌ای که خدا عطا کرده و به اثری که در آلات و وسایل قرار داده انجام می‌شود، لکن به او مستند نمی‌شود و همیشه به صلاح عبد واقع نمی‌گردد.

به‌هرحال، بیش از این در اینجا، از خوف اینکه مبدا سخن در قَدَرِ الهی که مَنهَى عَنْهُ است منتهی شود، اطاله کلام نمی‌دهیم و فرمان «إِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا»^۲ را به گوش دل شنیده و اطاعت می‌نماییم و می‌گوییم:

۱. واقعه، ۶۳-۶۴.

۲. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۷؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۲، ح ۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷.

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

وازه رچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم



اعتقاد درباره سؤال و جواب در قبر

در مسئله «مسائله در قبر»، ظاهراً بین این دو شخصیتِ عالیقدر، اتفاق نظر وجود دارد، هر چند ابو عبدالله با تفصیلِ بیشتر، آن را بیان نموده است،^۱ چنان که در مسئله «رَجَعَت» هم، چون ابو عبدالله اظهار نظری نکرده است، ظاهر این است که با ابو جعفر توافق داشته است، همچنین در باب‌های «بعث بعد الموت» و «حوض» و «شفاعت» و «وعد و وعید» و «ما یکتب علی العبد» فرمایشی فرموده است.^۲

در مسئله «عدل» نیز، کلام ابو عبدالله، با بیانی وافی و شرحی کافی،

مکمل و متمم کلام ابو جعفر است.^۳



۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۹۸-۱۰۲.
 ۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۹۸-۱۰۲.
 ۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۰۳-۱۰۵.



اعتقاد درباره اعراف

و در باب «اعراف» نیز، غیر از اینکه صدوق می‌فرماید: «إنه سور بين الجنة والنار»،^۱ و مفید می‌فرماید: «قد قيل: إن الأعراف جبل بين الجنة والنار، وقيل أيضاً: إنه سور بين الجنة والنار».^۲ فرمایشاتشان تفاوتی جز در اختصار و تفصیل، ندارد و کلام ابو عبدالله مفید که ذیل این باب می‌فرماید، در نهایت کمال و تمامیت است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «وكل ما ذكرناه جائز في العقول، وقد وردت به أخبار، والله أعلم بالحقيقة من ذلك إلا أن المقطوع به في جملته أن الأعراف مكان بين الجنة والنار، يقف فيه من سمّيناه من حجج الله تعالى على خلقه، ويكون به يوم القيامة قوم من المرجين لأمر الله، وما بعد ذلك، فالله أعلم بالخال فيه».^۳

در باب صراط نیز، کلام این دو بزرگوار، به هم نزدیک بلکه متفق المضمون است؛^۴ شَكَرَ اللهُ مَسَاعِيَهُمَا.

۱. صدوق، الاعتقادات في دين الامامية، ص ۷۰.

۲. مفید، تصحيح اعتقادات الامامية، ص ۱۰۶.

۳. مفید، تصحيح اعتقادات الامامية، ص ۱۰۷.

۴. صدوق، الاعتقادات في دين الامامية، ص ۷۰؛ مفید، تصحيح اعتقادات الامامية، ص



اعتقاد درباره عقبات

در باب «عقبات»، خلاصه فرمایش شیخ ابوجعفر این است که: «بر طریق محشر، عقباتی هست که هر کدام به اسم فرض و واجب و حرامی نامیده شده‌اند که انسان به هر یک از آنها می‌رسد، از آن سؤال می‌شود، اگر جواب داد، از آن می‌گذرد و به عقبه بعد می‌رسد و همچنین تا از همه نجات پیدا کند؛ و اگر در برابر هر کدام از عهده جواب برنیامد و عمل صالح او یا رحمتی از خدا او را نجات نداد، در آتش سقوط می‌نماید»^۱ و می‌فرماید، «یکی از این عقبات، به نام «ولایت» است که در آن از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام سؤال می‌شود»^۲.

اما خلاصه فرمایش شیخ ابو عبدالله این است که: «مراد از این عقبات، معنی حقیقی آنها یعنی گردنه‌ها و کوه‌هایی که بر سر راه باشند نیست، بلکه از آنها، همان تکالیف و فرائض و محرمات، مراد است؛ که به واسطه صعوبت تخلص از مسئولیت آنها، به عقبه توصیف و تشبیه شده‌اند و شاهد آن، آیه کریمه ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكَّرْتَهُ﴾^۳ است و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۱-۷۲.

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۲.

۳. بلد، ۱۱-۱۳.

«إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقْبَةَ كَوْوَدًا وَمَنَازِلَ خَوْفَةٍ مَهُولَةٍ، لَا بُدَّ مِنَ الْمَمَرِّ بِهَا، وَالْوُقُوفَ عَلَيْهَا، فَإِنَّمَا بِرَحْمَةِ مِنَ اللَّهِ نَجُوتُمْ، وَإِنَّمَا بِهَلَكَةِ لَيْسَ بَعْدَهَا انْجِبَارٌ».^۱

ما عرض می‌کنیم: این استظهار شیخ ابو عبدالله فی حدِّ نَفْسِهِ لطیف است، ولی نهایت آنچه می‌توان گفت این است که استظهار شیخ ابو جعفر بر آن ترجیح ندارد و کلُّ علی استظهاره؛ ولی استدلال بر آن به استناد آن به قول حشویّه و اینکه حکمت اقتضای این عقبات را ندارد و وجهی برای خَلْقِ آنها نیست، موقوف به احاطه شخص به جمیع حکمت‌های افعال الهی است و در این موضوع آنچه معیار است، اولاً وجود خبر معتبر و صحیح؛ و ثانیاً ترجیح عرفی یکی از این دو استظهار است. والله هو العالم.



۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۴؛ همو، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۱۲-۱۱۳.

اعتقاد در باب حساب و میزان

در این باب نیز اختلافی بین این دو عالم علم، ظاهر نیست؛ ولی شیخ ابو عبدالله در اینجا و در *أوائل المقالات*، موضوع حساب را موافقت عبد با اوامر و احکام دانسته و مختصاً به اصحاب معاصی از اهل ایمان می‌داند و می‌فرماید: «کفار، حسابشان و کفرشان به استحقاق است و مؤمنین، اجرشان به غیر حساب داده می‌شود»؛^۱ و می‌فرماید: «و مراد از حساب، مقابله حسنات به سیئات و موازنه بین آنها نیست»، زیرا حبط اعمال را صحیح نمی‌داند؛ و همچنین این را که: «در قیامت موازینی باشد که دارای دو کفه باشند و اعمال را با آن وزن نمایند»، انکار می‌نماید، برای اینکه اعمال اعراض است و توزین آنها ممکن نیست.^۲

بدیهی است در این مقوله مطالب، مرجع سمع و آنچه از ظواهر قرآن و احادیث استفاده می‌شود می‌باشد، و ممکن است مراد از وزن عمل، وزن مثال عمل باشد که در باب تجسم اعمال مذکور است و این اموری را که حقایق آنها بر ما نهفته است، با مثل این معیار که عمل عَرْض است و وزن آن ممکن نیست، نمی‌شود انکار کرد.

۱. مفید، *أوائل المقالات*، ص ۷۸-۷۹.

۲. مفید، *تصحیح اعتقادات الامامیه*، ص ۱۱۴.



اجمالاً چه مانعی دارد در آنجا موازینی باشد، که هم با آنها موافقت و مخالفت اعمال با اوامر و نواهی الهی معلوم شود، و هم صاحب عمل یا نفس عمل یا پرونده عمل و دفتر اعمال وزن شود؛ در باب تجسّم اعمال، روایاتی داریم که همین عملی را که می‌گویید عَرَض است، مجسّم می‌شود و به صورت زیبا و نیکو در می‌آید^۱ و رؤیت عمل در آیه ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۲ نیز بیان شده است؛ هم ممکن است نفس عمل حفظ شود و - چنان که امروزه با تلویزیون دیده می‌شود، درحالی که صاحب عمل از محل عمل رفته یا مُرده است - عمل دیده شود؛ و ممکن است مراد، دفتر عمل؛ و ممکن است مراد، پاداش عمل باشد. همه این امور ممکن است و نباید گفت مثلاً صدا در آن عالم، قابل شنیدن نیست، درحالی که در این عالم، قابل شنیدن شده است.

اشتباه بعضی در این است که، این اموری را که وحی و نبوت به آن خبر داده‌اند، با یک سلسله معلومات ناقص، در معرض بررسی و ردّ و قبول قرار می‌دهند، و با میزانی که فقط برای توزین اشیای چند گرمی است، می‌خواهند اشیای چند تُنی و بلکه کُرّات و کِهکشان‌ها را وزن کنند؛ و یا به عکس با میزان‌هایی که با آنها سنگ‌های هزار تُنی و بیشتر

۱. طبری، جامع البیان، ج ۱۱، ص ۱۱۷؛ نسفی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۱۹؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۷، ص ۱۴۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۶۶.
۲. زلزال، ۷.

باید توزین شود، می‌خواهند اشیایی را که واحد بزرگ وزن آنها گرم است، بسنجند.

به هر حال، هم صدوق و هم مفید در اینکه متولّی حساب، رسول‌الله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم‌السلام هستند، اتفاق نظر دارند.



اعتقاد درباره بهشت و جهنم

راجع به بهشت و جهنم، مطالب این دو کتاب نزدیک به یکدیگر است و در هر یک، تفصیلی ذکر شده که بعضی از آنها در دیگری مذکور نیست. آنچه از این تفصیل به موجب آیات و اخبار صحیحه، ثابت باشد حقّ است؛ و اگرچه اعتقاد به آنها واجب نباشد، اما انکار آنها و بلکه تردید در آنها بعد از اطلاع بر مصادر آنها، جایز نیست.

در اینجا ابو عبدالله مفید در جهتی که با ابو جعفر صدوق اتفاق نظر ندارند، این است که صدوق، متنعّمین به بهشت را چند قسم می‌داند و یک قسم آنها را کسانی می‌شمارد که فقط متنعّم به تقدیس و تسبیح و تکبیر خدا در جمله ملائکه می‌باشند.^۱

ولی مفید این قول را که در بهشت بشری باشد که فقط التذاذ به تسبیح و تقدیس داشته باشد و التذاذ و لذایذ مادیّه را نداشته باشد، قولی شاذّ از دین اسلام و مأخوذ از نصاری می‌داند که معتقدند: مطیعین در این دنیا ملائکه می‌شوند، که نه می‌خورند و نه می‌نوشند و نه نکاح می‌نمایند؛ و در ردّ این نظر، به آیاتی از قرآن، مثل: ﴿أَكُلُهَا دَائِمًا وَظَلَّهَا تِلْكَ عَمْبِي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۲ و آیه ﴿إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمِ فِي شُغْلٍ فَاكُهُونُ * هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷۶-۷۷.

۲. رعد، ۳۵.

ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ^۱ استشهاد فرموده است،^۲ که البته از این قسم آیات، در قرآن کریم بسیار است و فرمایش شیخ مفید، اوفق به مدلول این آیات است.

البته برخورداری از این نعم، منافی با التذاذ به حصول قرب الهی و رسیدن به ثواب و مجالست انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام و مقربین نیست. والله اعلم.

۱. یس، ۵۵-۵۶.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۱۷-۱۱۸.



اعتقاد درباره چگونگی نزول وحی

پیرامون حقیقت و کیفیتِ نزول وحی، فرمایش شیخ ابوعبدالله مقبول‌تر و استوارتر از فرمایش شیخ ابوجعفر است.^۱

وحی و برقرار شدنِ ارتباطِ خاصّ بین خدا و برگزیدگانی از بندگانش برای پیغمبری به سوی مردم، حقیقتی است که اظهار عجز از درک آن و اکتفا به شناخت آن از طریق آثار آن، بهتر از اظهار نظر در حقیقت آن است. و چیزهایی که فقط به آثار شناخته می‌شوند یا به اخبار انبیا معلوم می‌شوند، بسیارند؛ و چنان نیست که منحصر به وحی باشد.

همان‌طور که ابوعبدالله بیان فرموده است: «وحی در معانی متعدّد استعمال می‌شود که جامع بین آنها، ارتباط سرّی بین وحی‌کننده و موحی‌إلیه است».^۲

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۸۱.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۲۰.

اعتقاد درباره نزول قرآن

در این باب، رأی شیخ ابو عبدالله ارجح و اقوی است و همان طور که ایشان فرموده است: «نزول کلّ قرآن در آغاز بعثت، با وجود آیاتی مثل: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ﴾^۱ یا ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ﴾^۲ و... که در مناسبات خاصّ نازل شده‌اند و نزول آنها پیش از آن مناسبات، با معانی آنها تطبیق ندارند، مقبول نیست»؛ و اگر روایت معتبر و صحیحی هم باشد، باید آن را به معنایی حمل کرد که با این آیات وفق دهد؛ زیرا حمل حدیث برخلاف ظاهر، از حمل قرآن برخلاف ظاهر، اولی و اهون است.^۳

۱. مجادله، ۱.

۲. آل عمران، ۱۸۱.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۲۳-۱۲۴.

اعتقاد درباره قرآن

در این باب، ابو عبدالله مفید، زیاده بر آنچه ابو جعفر فرموده است، چیزی نفرموده و ظاهر در این است که در اینکه قرآن نازل بر رسول خدا ﷺ همین «ما بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ» است اتفاق نظر دارند و نیز سایر مطالب مهم دیگری که در اینجا صدوق بیان فرموده است، با هم وحدت نظر و اتفاق رأی دارند.

اعتقاد درباره پیامبران، امامان و فرشتگان

در اعتقاد به انبیا و رُسُل و حُجَج و ملائکه و در عدد انبیا و اوصیا و ائمه طاهرین علیهم السلام تا حضرت خاتم‌الائمه و منقذ‌الامة، مولانا و سیدنا المهدی عجل الله تعالی فرجه المنتظر - ارواح العالمین له الفداء - اتفاق نظر کامل و تمام و وفاق تام بین این دو بزرگوار است و هیچ شبهه و سخنی نیست.





اعتقاد درباره عصمت

در مسئله «عصمت»، نظر ابو جعفر این است که: «انبياء و رُسُل و ائمه علیهم السلام و ملائکه، در جمیع احوالات (قبل از نبوت و در حال نبوت) معصومند و هر کس آن را در حالی از احوالات ایشان نفی نماید، جاهل به مقامات آنها است» و می‌فرماید: «اعتقاد ما این است که ایشان معصوم و موصوف به کمال و تمامیت و علم می‌باشند، از اوایل امورشان تا پایان، و در هیچ حالی از حالات، به نقص و گناه و جهل، وصف نمی‌شوند».^۱

اما از کلام ابو عبدالله مفید شاید چنین استفاده شود که: کلّ انبياء و ائمه طاهرین علیهم السلام در حال نبوت و امامت معصوم و موصوف به کمال می‌باشند و می‌فرماید: «پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از آن حضرت علیهم السلام کانوا سالمین من ترک المندوب والمفترض قبل حال إمامتهم وبعدها»؛^۲ و با اینکه تصریح دارد به اینکه قبل از حال تکلیف هم حال نقص و جهلی نداشته‌اند و جاری مجرای عیسی و یحیی در حصول کمال در صغر سنّ بوده‌اند و می‌فرماید: «این امری است که عقل، آن را تجویز می‌نماید و انکار نمی‌کند و راهی به سوی تکذیب اخبار نیست».

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۹۶.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۲۹.

مع ذلك می فرماید: «والوجه أن نقطع على كمالهم عليهم السلام في العلم والعصمة في أحوال النبوة والإمامة ونتوقف فيما قبل ذلك، وهل كانت أحوال نبوة وإمامة أم لا؟ ونقطع على أن العصمة لازمة منذ أكمل الله تعالى عقولهم إلى أن قبضهم»^۱.
باید توضیح بدسیم که: «این فرمایش، خلاف ضرورت مذهب و احادیث متواتره است. شیعه بر این اتفاق دارد که: پیغمبر علیه السلام قبل از بعثت، و ائمه علیهم السلام قبل از مکلف شدن به قیام به وظایف امامت نیز، دارای مقام عصمت و کمال صفات انسانیّت بوده‌اند.

این فرمایش، با مقام قدس و رفیع حضرت خاتم الانبیا علیه السلام قبل از بعثت، که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن قداست اشاره می نماید،^۲ ناسازگار است به عقیده هر شیعه‌ای از جمله خود شیخ مفید: امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر پیغمبر علیه السلام که قیام به وظایف امامت بر عهده پیغمبر علیه السلام بود نیز معصوم بود و همه صلاحیت‌هایی را که برای امامت لازم است، دارا بود.

حضرت امام حسن علیه السلام در عصر پدر بزرگوارش و حضرت امام حسین علیه السلام در عصر پدر و برادرش و همین‌طور سایر ائمه علیهم السلام واجد این صلاحیت‌ها بوده و امام بودند.

احادیث دالّه بر این عقیده، بیش از حدّ تواتر است و عقلاً نیز بر عدم عصمت پیغمبر و امام در قبل از نبوت و امامت، بسیاری از همان مفاسدی که بر عدم عصمت آنها در حال نبوت و امامت مرتّب است مترتب می‌باشد؛

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ج ۲، ص ۱۵۷-۱۵۸).

و تفکیک بین این دو حال و قبولِ صحّتِ نبوّت و امامت صاحبان سوءسابقه و پیشینه‌های بد، عقلاً و شرعاً جایز نیست و ما را نمی‌رسد که به ساحت قدس مفید گستاخی کنیم، اما اگر صدوق با او در عالمی از عوالم، مثل رجعت یا عالمی که اکنون هر دو در آنند روبرو شود، می‌تواند به ایشان در برابر تاخت و تازهایی که به او کرده است بگوید: اگر من به تقلید عمل کرده‌ام، شما هم به خاطر عدم احاطه به احادیث، در مثل این اشتباه واقع شده‌اید!

به هر حال، ما عظمت مقام هر دو را می‌ستاییم و می‌گوییم: العصمة عن الخطأ مختص بالله تعالى وبمن أعطاه هذه الحالة القدسية من أنبيائه والأئمة الطاهرين والملائكة عليهم السلام، والحواد قد يكبو.

اعتقاد درباره نفی غلو و تفویض

در این بحث بین این دو بزرگوار، اختلاف جوهری وجود ندارد و هر دو در نفی غلو و تفویض، اتفاق دارند؛ اما در مسئله نسبت بعض مشایخ به تقصیر، کأنه شیخ ابو عبدالله بحث قبل را تدارک نموده و در اینجا به صدوق که می‌فرماید: «**علامة المفوضة والغلاة**»^۱ نسبت تقصیر به مشایخ قمیین (بنابر آنچه در کلام مفید است یا مطلق مشایخ بنابر نسخه مطبوعه «اعتقادات» است ایراد فرموده که این علامت غلو و تفویض نیست و به قول منقول از محمد بن الحسن بن الولید، شیخ و استاد صدوق استشهاد می‌فرماید که گفته است: «**أول درجة في الغلو نفى السهو عن النبي والإمام**»، سپس می‌فرماید: «اگر این حکایت و نقل قول از او صحیح باشد، او با اینکه از علما و مشایخ قم است، مقصر است»^۲.

سپس می‌فرماید: «جماعتی از ایشان بر ما وارد شدند که تقصیر ظاهر در دین داشتند و ائمه علیهم السلام را از مراتبی که دارند، تنزل می‌دادند و گمان می‌کردند که ائمه علیهم السلام عارف به بسیاری از احکام نیستند تا به قلب آنها الهام شود و بعضی از آنها قائل بودند که آنها به رأی و ظن عمل می‌نمایند و با

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، ص ۱۱۰.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ص ۱۳۵.



وجود این، ادعا داشتند که از علما هستند»، سپس مفید می‌فرماید: «این بی‌شبهه، تقصیر است، و می‌فرماید: «در علامت برای غلو، نفی خصوصیات حدوث از ائمه و حکم به الوهیت و قدم آنها کافی است و حاجتی به آنچه که ابوجعفر، علامت شمرده است، نیست»^۱.

۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۵-۱۳۶.

اعتقاد درباره ظالمان

در این فصل، ابو عبدالله مفید را استدراکی بر مطالب ابو جعفر نیست و به این لحاظ وحدتِ نظرِ ایشان ظاهر است.



اعتقاد درباره تقیه

در فصل «تقیّه»، اگر ابو جعفر صدوق به اجمال متعرّض آن شده است،^۱ ابو عبدالله مفید آن را تفصیل داده و همان طور که فرموده است، به طور مطلق، کتمان حقّ جایز نیست^۲ و مقصود صدوق نیز، اگرچه تصریح ندارد، همین است.

بدیهی است اگر تقیّه و ضرورتی نباشد، انکار ایمان و حقّ و ترک اعلان به آن جایز نیست و همه ادلّه تقیّه از قرآن و احادیث بر این تفصیل دلالت دارند و معنی اینکه گفته می شود تا ظهور حضرت مهدی - ارواحنا له الفداء - تقیّه ثابت است^۳ و عمل به آن واجب است، این است که قبل از ظهور آن حضرت، خطرات و ضرورت هایی که موجب جواز یا وجوب تقیّه است، امکان حصول دارد؛ ولی بعد از ظهور آن حضرت که اسلام، جهان گیر و ایمان در همه جا اعلان می شود و به حکم: «وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»^۴ خوفی وجود ندارد، موضوعی برای تقیّه باقی نمی باشد.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۰۷-۱۱۰.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۳. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۰۸.

۴. نور، ۵۵.

اعتقاد درباره پدران پیامبر علیهم السلام

در موحد بودن آباء نبی علیهم السلام و ایمان آنها، هر دو مُتَّفِقُ الْقَوْلِند؛ و چنان که مفید فرموده است، اجماع اهل حق بر این عقیده است؛^۱ و در ایمان ابوطالب و آمنه، مادر رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، مفید با صدوق حتماً اتفاق نظر دارد،^۲ اگر چه در اینجا تصریح نفرموده است.



۱. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۹.
 ۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۱۰.



اعتقاد درباره سادات و علوی‌ها

در این باب، اختلاف نظری که بین این دو عالم عیلم عالی‌قدر است، در تفسیر آیه کریمه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱ است که صدوق «إِلَّا» را به معنی استثنا تفسیر می‌نماید^۲ و مفید آن را به معنی «لکن» تفسیر می‌نماید^۳ که بنابر تفسیر صدوق، مفاد این است که: «اجری از شما غیر از مودت فی القربى نمی‌طلبم»؛ و بنا بر تفسیر مفید این است که: «از شما اجری طلب نمی‌کنم، لکن طلب می‌کنم از شما یا لازم و واجب می‌کنم بر شما، مودت فی القربى را».

مفید می‌فرماید: «رسالت و نبوت، عملی است که برای خدا انجام شده و اجر آن با خدا است و معنی ندارد که کسی غیر از خدا اجر آن را بدهد، مضافاً به اینکه معنی اش این می‌شود که: «از شما اجری سؤال نمی‌کنم، بلکه سؤال می‌کنم اجری را» و این تناقض است، به خلاف اینکه به معنی لکن باشد که کلام در «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» تام است و جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، کلام و مطلب ابتدایی دیگر است»^۴.

۱. شوری، ۲۳.

۲. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۱۱.

۳. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۴. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۴۰-۱۴۱.

اما ظاهر این است که این دو جمله به هم مرتبط است و کل آن برای ترغیب به «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۱ است و جمله اولی «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»^۲ برای بیان عدم سؤال اجر نیست؛ بلکه زمینه‌سازی برای بیان مفاد جمله دوم است به این معنی که: «در برابر حقّ عظیم رسالت که بر شما دارم اجری نمی‌خواهم، مگر مودّت فی القربى» را و چون دو جمله به هم مرتبط است، تفاوتی بین آنها نیست.

و اما اینکه رسالت چون عملی لله است، اجر آن با خدا است جوابش این است که: لازمه ادای این عمل لله، اثبات حقّی از برای رسول بر امت نیز هست، و امت نیز در برابر آن، وظیفه دارند که ادای حقّ نمایند؛ لذا به‌طور عرف و متعارف و برای ترغیب مردم به مودّت ذوی القربى، به این بیان مکلف به ادای حق رسالت و مودّت اهل بیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله، شده‌اند.

به‌رحال تمام این کلام، در تفسیر باید بررسی شود؛ فقط نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که بنا بر هر دو تفسیر، آیه کریمه همان‌طور که در روایات زیادی وارد شده است، مربوط به قریبی رسول الله صلی الله علیه و آله است و صدوق و مفید، هر دو در این جهت نظرشان متفق است.

۱. شوری، ۲۳.

۲. شوری، ۲۳.



اعتقاد درباره اخبار مفسره و مجمله

در این باب، بحثی بین صدوق و مفید نیست، و ظاهراً هر دو برآنند که اخبار مفسره، حاکم بر اخبار مجمله است.^۱

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۱۴.

اعتقاد درباره حظر و اباحه

در این باب، صدوق می‌فرماید: «الأشياء كلها مطلقة حتى يرد في شيء منها نهي»^۱ و خلاصه کلام متین شیخ مفید این است که: «چنان نیست که همه اشیا مطلق و محکوم به اباحه باشند، زیرا اشیا بر دو قسمند: قسمی از آنها است که قبح آنها را عقل درک می‌کند، مثل ظلم بر غیر که عقل، ارتکاب آنها را تجویز نمی‌نماید، هرچند نهی از آن نرسیده باشد؛ و قسم دیگر آن است که عقل در آنها حکمی ندارد، در این قسم این قاعده جاری است»^۲.

ولی می‌توان گفت: نظر صدوق هم بر همین است و این تعبیر به لحاظ این است که در شرع از همه مواردی که عقل استقلال به قبح آنها و توبیخ فاعل آن دارد، نهی شده است؛ لذا می‌توانیم بگوییم: مردم در همه کارها، غیر از آنچه که نهی از آنها شده است آزادند.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیة، ص ۱۱۴.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیة، ص ۱۴۳.



اعتقاد درباره اخبار وارد شده در طب

در باب «اخبار وارده در طب» ابو عبدالله، ابو جعفر را تأیید می‌نماید و یک قسم بر اقسام این احادیثی که ابو جعفر ذکر فرموده، افزوده است.^۱

چیزی که قابل ذکر است این است که می‌فرماید: «الطبّ صحیح والعلم به ثابت وطریقه الوحي وإنما أخذہ العلماء به عن الأنبياء، وذلك أنّه...»^۲.

ولی ظاهر این است که اگرچه راهی برای نفی اینکه «طبّ و توجّه به این علم از اساس، ناشی از انبیا و به تلقین آنها است» نداریم؛ اما اینکه کل این علم را آسمانی بدانیم، خلاف تجربه و حسّ است. بشر مثل سایر صنایع، به هوش و استعداد خود و تجربیات روزافزونس، بر علوم بسیار واقف شده است که علم طبّ نیز، یکی از آنها است؛ هرچند جایز است که در رشته‌ها و مواردی از انبیا و وحی هم اقتباس کرده باشند یا در حال و آینده اقتباسات و استفاده‌هایی بنمایند.

۱. صدوق، الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲. مفید، تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۴۴.

اعتقاد درباره دو حدیث که با هم اختلاف دارند

این باب، طویل‌الذیل است و در باب تعادل و ترجیح در اصول، از آن مفصل بحث شده؛ از این جهت وارد بحث این دو بزرگوار نمی‌شویم و تحقیق مطلب را به مراجعه به اصول فقه احاله می‌نماییم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین، والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وآله الطاهرين، واللعن علی أعدائهم أجمعین.

لطف‌الله صافی

۷ جمادی الاولی ۱۴۱۳



كتاب نامه

١. قرآن كريم.

٢. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.

٣. الاعتقادات في دين الامامية، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.

٤. اوائل المقالات في المذاهب والمختارات، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.

٥. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق)، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.

٦. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، ابن شعبه حراني، حسن بن علي (م. قرن ٤)، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ١٤٠٤ق.

٧. تصحيح اعتقادات الامامية، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق)، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ١٤١٣ق.

٨. التفسير الكبير، فخر رازي، محمد بن عمر (م. ٦٠٦ق)، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٣ق.

٩. تفسير النسفي، نسفي، عبدالله بن احمد (م. ٥٣٧ق).



۱۰. **التوحيد**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق)، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۱۱. **جامع البيان عن تأويل آي القرآن**، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۲. **الخصال**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق)، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۱۳. **روضة الواعظین وبصيرة المتعظین**، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ق)، قم، انتشارات الشریف الرضی.
۱۴. **عیون اخبار الرضاؑ**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۱۵. **الفصول المهمة فی اصول الائمة (تکملة الوسائل)**، حر عاملی، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق)، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضاؑ، ۱۴۱۸ق.
۱۶. **الکافی**، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ۳۲۹ق)، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.
۱۷. **کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال**، متقی هندی، علی (م. ۹۷۵ق)، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ق.
۱۸. **المحاسن**، برقی، احمد بن محمد (م. ۲۷۴ق)، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۰ش.
۱۹. **المسائل العکبریة**، مفید، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق)، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ق.

٢٠. معانى الاخبار، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق)، قم، مؤسسة نشر اسلامى، ١٣٦١ش.
٢١. نهج البلاغة، الامام على بن ابى طالب عليه السلام، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٢٢. وسائل الشيعة، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ١٤١٤ق.
٢٣. الهداية، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق)، قم، مؤسسة الامام الهادى عليه السلام، ١٤١٨ق.



آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
قرآن و تفسیر			
۱	تفسیر آیه فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیه التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیه الانذار	عربی	—
۵	پیام های قرآنی	فارسی	—
حدیث			
۶	منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> (۳ جلدی)	عربی	اردو/ انگلیسی
۷	منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> (۶ جلدی)	فارسی	—
۸	فضائل العترة الطاهرة (۳ جلدی)	عربی	—
۹	غیبة المنتظر	عربی	—
۱۰	قیس من مناقب أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> (مئة وعشر حدیث من كتب عامّة)	عربی	—
۱۱	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	فارسی	—
۱۲	أحادیث الأئمة الاثني عشر <small>علیهم السلام</small> ، أسنادها وألفاظها	عربی	—
۱۳	أحادیث الفضائل	عربی	—
فقه			
۱۴	توضیح المسائل	فارسی	—
۱۵	منتخب الاحكام	فارسی	—
۱۶	رساله احكام بانوان	فارسی	—



انگلیسی	فارسی	احکام نوجوانان	۱۷
عربی	فارسی	جامع الاحکام	۱۸
—	فارسی	آیین قضاوت در اسلام (استفتائات قضایی)	۱۹
—	فارسی	استفتائات پزشکی	۲۰
—	فارسی	استفتائات محیط زیست	۲۱
—	فارسی	مناسک حج	۲۲
—	فارسی	مناسک عمره مفرده	۲۳
عربی	فارسی	هزار سؤال پیرامون حج	۲۴
آذری	فارسی	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در دو جلد	۲۵
—	فارسی	پاسخ کوتاه به ۵۷۰ پرسش از احکام	۲۶
—	فارسی	احکام خمس	۲۷
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۲۸
—	فارسی	رساله در احکام ثانویه	۲۹
—	عربی	فقه الحج (۴ جلدی)	۳۰
—	عربی	هدایة العباد (۲ جلدی)	۳۱
—	عربی	هدایة السائل	۳۲
—	عربی	حواشی علی العروة الوثقی	۳۳
—	عربی	القول الفاخر فی صلاة المسافر	۳۴
—	عربی	فقه الخمس	۳۵
—	عربی	أوقات الصلوات	۳۶
—	عربی	التعزیر (أحكامه وملحقاته)	۳۷
فارسی	عربی	ضرورة وجود الحكومة	۳۸
—	عربی	رسالة فی معاملات المستحدثة	۳۹
—	عربی	التداعی فی مال من دون بینة و لا ید	۴۰
—	عربی	رسالة فی المال المعین المشتبه ملکیتة	۴۱
—	عربی	حكم نكول المدعی علیه عن الیمین	۴۲
—	عربی	إرث الزوجة	۴۳
—	عربی	مع الشیخ جاد الحق فی إرث العصبه	۴۴
—	عربی	حول دیات ظریف ابن ناصح	۴۵



—	عربی	بحث حول الاستسقام بالأزلام (مشروعية الاستخارة)	۴۶
—	عربی	الرسائل الخمس	۴۷
—	عربی	الشعائر الحسينية	۴۸
آذری	فارسی	آنچه هر مسلمان باید بداند	۴۹
—	عربی	الرسائل الفقهية من فقه الإمامية	۵۰
—	عربی	الإتقان في أحكام الخلل والنقصان	۵۱
اصول فقه			
—	عربی	بيان الأصول (۳ جلدی)	۵۲
—	عربی	رسالة في الشهرة	۵۳
—	عربی	رسالة في حكم الأقل والأكثر في الشبهة الحكمية	۵۴
—	عربی	رسالة في الشروط	۵۵
عقاید و کلام			
عربی	فارسی	حديث عرض دين	۵۶
—	فارسی	به سوی آفریدگار	۵۷
—	فارسی	الهیات در نهج البلاغه	۵۸
—	فارسی	معارف دین (۳ جلدی)	۵۹
—	فارسی	پیرامون روز تاریخی غدیر	۶۰
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	۶۱
—	فارسی	صبح صادق	۶۲
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	۶۳
—	فارسی	نیایش در عرفات	۶۴
—	فارسی	سفرنامه حج	۶۵
—	فارسی	شہید آگاہ	۶۶
—	فارسی	امامت و مہدویت (۴ جلدی)	۶۷
—	فارسی	نوید امن و امان	۶۸
عربی	فارسی	فروع ولایت در دعای ندبہ	۶۹
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی	۷۰
—	فارسی	معرفت حجت خدا	۷۱



۷۲	عقیده نجات بخش	فارسی	—
۷۳	نظام امامت و رهبری	فارسی	—
۷۴	اصالت مهدویت	فارسی	عربی
۷۵	پیرامون معرفت امام	فارسی	—
۷۶	پاسخ به ده پرسش	فارسی	آذری
۷۷	انتظار، عامل مقاومت و حرکت	فارسی	—
۷۸	وابستگی جهان به امام زمان <small>علیه السلام</small>	فارسی	—
۷۹	تجلی توحید در نظام امامت	فارسی	—
۸۰	باورداشت مهدویت	فارسی	—
۸۱	به سوی دولت کریمه	فارسی	انگلیسی
۸۲	گفتمان مهدویت	فارسی	عربی
۸۳	پیام‌های مهدوی	فارسی	—
۸۴	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشییع امامیه	فارسی	انگلیسی
۸۵	گفتمان عاشورایی	فارسی	—
۸۶	مقالات کلامی	فارسی	—
۸۷	صراط مستقیم	فارسی	—
۸۸	إلی هدی کتاب الله	عربی	—
۸۹	ایران تسمع فتجیب	عربی	—
۹۰	رسالة حول عصمة الأنبياء والأئمة <small>عليهم السلام</small>	عربی	—
۹۱	تعلیقات علی رسالة الجبر والقدر	عربی	—
۹۲	لمحات فی الكتاب والحديث والمذهب (۳ جلدی)	عربی	—
۹۳	صوت الحق ودعوة الصدق	عربی	—
۹۴	ردأكذوبة خطبة الإمام علی <small>عليه السلام</small> ، علی الزهراء <small>عليها السلام</small>	عربی	—
۹۵	مع الخطيب فی خطوطه العريضة	عربی	اردو / فرانسه
۹۶	رسالة فی البداء	عربی	—
۹۷	جلاء البصر لمن يتولى الأئمة الاثني عشر <small>عليهم السلام</small>	عربی	—



—	عربی	حدیث افتراق المسلمین علی ثلاث وسبعین فرقة	۹۸
—	عربی	مَن لهذا العالم؟	۹۹
—	عربی	بین العلمین، الشیخ الصدوق والشیخ المفید	۱۰۰
—	فارسی	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	۱۰۱
—	عربی	مقدمات مفصلة علی «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقی الجمال»	۱۰۲
—	عربی	أمان الأمة من الضلال والاختلاف	۱۰۳
—	عربی	البكاء علی الامام الحسین <small>علیه السلام</small>	۱۰۴
—	عربی	النقود اللطيفة علی الكتاب المسمی بالأخبار الدخيلة	۱۰۵
—	عربی	بحوث حول العقائد والاخلاق والتفسیر	۱۰۶
—	فارسی	پیام غدیر	۱۰۷
تربیتی			
—	فارسی	عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان	۱۰۸
—	فارسی	بهار بندگی	۱۰۹
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۱۱۰
—	فارسی	با جوانان	۱۱۱
تاریخ			
—	فارسی	سیر حوزة های علمی شیعه	۱۱۲
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۱۱۳
سیره			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۱۴
—	فارسی	آینه جمال	۱۱۵
—	فارسی	از نگاه آفتاب	۱۱۶
—	فارسی	اشک و عبرت	۱۱۷
تراجم			
—	فارسی	زندگانی آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی <small>علیه السلام</small>	۱۱۸



—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۱۱۹
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۱۲۰
—	فارسی	فخر دوران	۱۲۱
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۲۲
—	فارسی	بزم حضور	۱۲۳
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۲۴
—	فارسی	صحيفة المؤمن	۱۲۵
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۲۶
—	فارسی	آرزوی وصال	۱۲۷
مقاله‌ها و خطابه‌ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۲۸
—	فارسی	حدیث خوبان	۱۲۹
—	فارسی	دیدارها و رهنمودها	۱۳۰
—	فارسی	شب‌پرگان و آفتاب	۱۳۱
—	فارسی	شب عاشورا	۱۳۲
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۳۳
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۳۴
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۳۵